



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تحریک پیمودن
مسیر کمالات

در
تعلیم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحریک به پیمودن مسیر کمالات در نهج البلاغه

نویسنده:

محمد تقی جعفری تبریزی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تحریک به پیمودن مسیر کمالات در نهج البلاغه
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	ارتباط شخصی امیرالمومنین(ع) با واقعیات و رفتار شخصی وی در زندگی
۸	اشاره
۸	مطالبی که رابطه او با خدا را بیان می کند
۱۰	مطالبی که رابطه علی(ع) را با جهان هستی بیان می کند
۱۲	مطالبی که رابطه امیرالمومنین(ع) را با انسان ها بیان می کند
۱۳	فرق میان تعریف و استدلال منطقی و توصیف و استدلال و ارشاد حکمی
۱۶	استدلای منطقی و انواعی دیگر از استدلالها
۱۶	اشاره
۱۶	استدلال ریاضی
۱۷	استدلال ریاضی عینی
۱۷	استدلال استقرائی
۱۷	استدلال قیاسی
۱۷	استدلال تمثیلی
۱۸	استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته
۲۱	استدلال شهودی یا شهود واقعیتهای
۲۲	انواع ارشاد
۲۳	بیان واقعیات با اصول و قوانین بنیادین
۲۸	مبانی توصیف (تعریف) در نهج البلاغه
۲۸	اشاره
۲۸	توصیف منطقی

۳۲	توصیف به وسیله معلول یا نتیجه
۳۵	توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقیقت
۳۹	توصیف ارزشی
۴۲	هدف علم
۵۱	مبانی استدلال در نهج البلاغه
۵۱	اشاره
۵۲	استدلال ریاضی - عینی
۵۸	استدلال استقرائی
۶۰	استدلال قیاسی
۶۲	استدلال تمثیلی
۶۳	استدلال حکمی
۶۶	استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته
۶۸	استدلال شهودی
۷۱	ارشاد
۷۴	درباره مرکز

نویسنده: محمد تقی جعفری تبریزی

ناشر: محمد تقی جعفری تبریزی

زبان اصلی: فارسی

مقدمه

امیرالمومنین علی علیه السلام در سخنان مبارکش چه آن سخنانی که در نهج البلاغه جمع آوری شده و چه در منابع دیگر، با طرق گوناگونی مردم را با واقعیات آشنا ساخته و تحریک به پیمودن مسیر کمالات فرموده است. و چون در این خطبه ی مبارکه انواعی از طرق ارشاد مشاهده می شود لذا این بحث را در اینجا آوردیم. پیش از بیان آن طرق و شرح لازم درباره ی آنها یک مسئله بسیار اساسی را متذکر می شویم و آن مسئله این است که شخصیت انسانی الهی امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حدی از رشد و کمال است که همه ی گفتار و کردار و سکوت او دلیل واقعیات یا امواجی از واقعیات است. این قاعده ی کلی است که وقتی که انسان در جاذبه ی کمال قرار گرفت، خود جلوه ای از کمال می گردد، چنانکه با به فعلیت رسیدن عقل، جلوه ای از عقل می باشد. به همین جهت است که کوشش ما در این بحث برای اثبات عظمت سخنان آن بزرگ بزرگان به وسیله ی پیروی از طرق متداول در افکار بشری نیست، یعنی نمی خواهیم اثبات کنیم که چون سخنان امیرالمومنین علیه السلام از شرائط شکل اول قیاس مثلا برخوردار است، پس صحیح و با عظمت است، زیرا همانگونه که اشاره کردیم علی بن ابی طالب جلوه ای از کمال است که حجت و دلیل بودن را در ذات همان جلوه دارا می باشد. بلکه چنانکه طرق سه گانه ی ارائه واقعیات و تحریک به تخلق به اخلاق الله به وسیله ی پیامبر

(صفحه ۲)

عظیم الشان و یگانه معلم امیرالمومنین علیه السلام مطابق دستور قرآن مجید این است:

«ادع الی سبیل ربك بالحکمه و الموعظه

الحسنه و جادلهم بالتي هي احسن».

دعوت کن مردم را به راه پروردگارت به وسیله حکمت و موعظه ی نیکو و مجادله با بهترین راه.

که به ملاحظه ی توانائی درک و شعور و تعقل مردم بستگی دارد، همچنان طرقي را که امیرالمومنین علیه السلام در سخنان مبارکش برای ارشاد و توجیه مردم به واقعیات اتخاذ فرموده است این ولی الله اعظم با چهار طریق (به اضافه ی حرکات و سکنات خود آن بزرگوار) مردم را ارشاد فرموده است: ۱- بیان اصول بنیادین ۲- توصیف واقعیات ۳- استدلال ۴- ارشاد.

پیش از ورود به مباحث مربوطه، مطالبی را درباره ی ارتباط شخصی امیرالمومنین علی علیه السلام با واقعیات بیان می کنیم.

صفحه ۲.

ارتباط شخصی امیرالمومنین (ع) با واقعیات و رفتار شخصی وی در زندگی

اشاره

مطالبی که بازگوکننده ی ارتباط شخصی امیرالمومنین علیه السلام با واقعیات و رفتار شخصی وی در زندگی است، به گروه هایی تقسیم می گردد:

مطالبی که رابطه او با خدا را بیان می کند

مطالبی که رابطه علی را با جهان هستی بیان می کند

مطالبی که رابطه امیرالمومنین را با انسان ها بیان می کند

مطالبی که رابطه او با خدا را بیان می کند

بدان جهت که به اتفاق همه ی صاحب نظران علوم اسلامی، امیرالمومنین علیه السلام تجسم یافته ای از قرآن بوده و شناخت او درباره ی قرآن و ایمان او به تمام محتویات آن در حد اعلا بوده است.

و نیز این تجسم در سخنان آن بزرگوار به خوبی روشن می شود، لذا به طور قطع او نزدیکی خدا را به خود مطابق آیه ی «و نحن اقرب الیه من جبل الوریث» (۱) (و ما از رگ گردن به او نزدیکترین) «و هو معکم اینما کنتم» (۲) (و او با شما است هر کجا که باشید) اعتقاد داشته و با یقین شهودی آن را دریافته است. در مواردی متعدد از نهج البلاغه هم ارتباط مستقیم خود را با خدا توضیح داده است. از آن جمله:

۱- در آن هنگامی که ذعلب یمانی از او می پرسد که «هل رایت ربک» (آیا پروردگارت را دیده ای؟) چنین پاسخ می دهد:

اذا عبد مالا اری؟! فقال و کیف تراه؟ فقال: لا تدرکه العیون بمشاهده العیان و لکن

تدرکه القلوب بحقایق الایمان (۳).

آیا عبادت کنم چیزی را که نمی بینم! ذعلب پرسید: چگونه خدا را می بینی؟ فرمود: خدا را چشمها با مشاهده ی عینی نمی بیند، ولی دلها با حقایق ایمان آن را درمی یابد.

۲- اللهم انك انس الانسين لاوليائك واحضرهم بالكفايه للمتوكلين عليك تشاهدهم في سرائرهم و تطلع عليهم في ضمائرهم و تعلم مبلغ بصائرهم فاسرارهم لك مكشوفه و قلوبهم اليك ملهوفه. ان او حشتمهم

الغربه آنسهم ذكرك و ان صبت عليهم المصائب لجاوا الى الاستجاره بك علما بان ازمه الامور بيدك و مصادرهما عن قضائك(۴).

خداوندا، توئی مانوس ترین مانوس ها با اولیائت و توئی حاضرترین آنان برای کفایت به امور توکل کنندگان بر تو. توئی که نهانی های درون آنان را می بینی و به حال آنان در درونشان آگاهی. اندازه ی بینائیهای آنان را می دانی. اسرار پوشیده ی آنان برای تو آشکار و دلهايشان شيفته و بيقرار توست. اگر تنهائی در این دنیا به وحشتشان بیندازد، به یاد تو انس می گیرند و اگر مصائب روزگار بر سر آنان فرو ریزد، پناه به سوی تو می برند، زیرا آنان می دانند که زمام همه ی امور به دست توست و مبانی آنها به قضای توست.

صفحه ۳.

(۱) ق آیه ۱۶.

(۲) الحديد آیه ۴.

(۳) خطبه ۱۷۹.

(۴) خطبه ۲۲۷.

مطالبی که رابطه علی(ع) را با جهان هستی بیان می کند

مطالب مربوط به این ارتباط چنین است که امیرالمومنین همه ی اجزاء و روابط موجود در جهان هستی را آیات الهی تلقی می کند و مطابق دستورات اکید قرآن، به شناخت جهان توصیه می نماید، در بعضی از نیایشهای نهج البلاغه اشاره به حقایق و پدیده های عالم طبیعت می نماید مانند:

اللهم رب السقف المرفوع و الجو المكفوف... (۱).

پروردگارا ای خدای آسمان برافراشته و فضای محدود و جمع آوری شده...

مسلم است که انسان حقایقی را که در حال نیایش با استناد به خدا متذکر می شود، عظمت آنها گوشزد می نماید چرا که بدون درک هویت و خواص آنها، قابل درک نمی باشد و از نظر تکلیف انسانی و امکان گردیدن های تکاملی، این دنیا را بهترین محل برای آدمی معرفی می نماید. در سخنانی که در پاسخ سرزنش کننده ی دنیا فرموده است، این جملات وجود دارد:

ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافیه لمن عرف

و دار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله و مصلی ملائکه الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله (۲).

دنیا جایگاه صدق و حقیقت است برای کسی که آن را به جای آورده است و جایگاه وصول به آرمانها است، کسی که آن را بشناسد و جایگاه بی نیازی است برای کسی که زاد و توشه از آن برداشته است و جایگاه پندگیری است برای کسی که اندرز از آن بگیرد، این دنیا مسجد دوستان خداوندی است و نمازگاه فرشتگان الهی و جایگاه فرود آمدن وحی خداوندی و تجارتخانه اولیاء الله.

ملاحظه می شود که امیرالمومنین علیه السلام رابطه ی یک انسان کامل را با این دنیا رابطه ی وسیله ی کمال با کسی که درصدد وصول به رشد و کمال است معرفی می نماید. و در حقیقت دنیا که عبارتست از سطوح جهان طبیعت در حال ارتباط با انسانی که دارای نیروها و ابعاد بسیار سازنده و عامل تکامل، واقعیتی است که ارزش و عظمت آن وابسته به برداشتی است که انسان از زندگی خود در این دنیا دارد.

مولوی می گوید:

نو درون چاه رفتستی ز کاخ

چه گذر دارد جهانهای فراخ مررسن را نیست جرمی ای عنود

چون ترا سودی سربالا نبود

امیرالمومنین جمله ای دیگر در نهج البلاغه ج ۲ شماره ۱۳۳ دارد که هیچ یک از فلاسفه و حکماء جمله ای به این محتوی با عظمت درباره ی رابطه ی انسان با دنیا نگفته اند.

این جمله مختصراً چنین است:

الناس فیها رجلان: رجل باع نفسه فیها فاوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها(۳).

مردم در این دنیا بر دو صنفند: صنف یکم کسانی هستند که خود را در این دنیا فروختند و آن را هلاک

ساختند. صنف دوم کسانی هستند که خود را مالک شدند و آن را آزاد ساختند.

تفسیر این جمله مختصر یک مجلد کتاب مستقل نیاز دارد که به خوبی توضیح داده شود. می گوید: اگر حیات آدمی انسان محوری بوده باشد، یعنی انسان یک جزء ناآگاه از طبیعت نباشد که هستی و نیستی او در بازیگاه طبیعت بی اصل و بی هدف باشد، باید شخصیت انسانی خود را از جبر نابود کننده بگیرد و آن را در مسیر رشد و

(صفحه ۵)

کمال آزاد بسازد که با تکاپوی انقطاع ناپذیر راه هدف اعلای زندگی خود را طی کند.

و در آن جملات که از پستی ها و ناهنجاریهای دنیا به میان آمده است، در حقیقت، مقصود پستی ها و ناهنجاریهای ارتباط مردم با دنیا است که آن را جایگاه وصول به هدف مطلق زندگی تلقی می کنند و آن را مورد پرستش قرار می دهند و خود را در زر و زیور و مزایای نسبی دنیا چنان غوطه ور می سازند که گوئی این دنیا مقدمه ی یک حیات جاودانی نیست.

صفحه ۴، ۵.

(۱) خطبه ۱۷۱.

(۲) خطبه ی ۱۳۱.

(۳) ج ۲ / شماره ی ۱۳۳.

مطالبی که رابطه امیرالمومنین(ع) را با انسان ها بیان می کند

رابطه ی امیرالمومنین با انسانها، با در نظر گرفتن هویت و مختصات انسانها قابل درک و توضیح است.

امیرالمومنین این موجود را یک جاندار دارای ابعاد و استعدادهای متنوع می بیند که اگر به وسیله تعلیم و تربیت و ارشاد، آن ابعاد و استعدادها را در راه هدفهای انسانی- الهی به فعلیت نرساند، پست ترین و ضعیف ترین موجودات است و اگر آن نیروها را در تقویت خود طبیعی به کار بیندازد درنده ترین و مضرترین جانوران است. اینست هویت انسانی با مختصاتی که دارد و اما از دیدگاه الهی، انسان موجودی است که در هدف

اعلای آفرینش منظور خداوندی بوده و مادامی که او خود را با اختیار خود از مجرای حیات که چشمه سار جاری به اقیانوس ابدیت است، بیرون نیاورده از همه جهات باید مورد محبت و نوازش و احترام قرار بگیرد. در یکی از جملات چنین فرموده است:

انا اریدکم لله و انتم تریدونی لانفسکم.

من شما را برای خدا می خواهم، شما مرا برای خودتان می خواهید.

یعنی من شما را از دیدگاهی خیلی بالاتر از آنچه که تصور می کنید، می نگرم، من شما را جلوه گاه مشیت الهی می دانم، محبت به شما را محبت به خدا تلقی می کنم، ظلم به شما را ظلم به خدا می بینم، شما مرا وسیله ای برای خودکامگی ها و هوی پرستی های خود تلقی می کنید.

می دانیم که سخنان نهج البلاغه جلوه هائی از ابعاد گوناگون یک انسان پوینده در مسیر کمال برین است. طبیعی است که این سخنان توهنات بی پایه و

(صفحه ۶)

جزئیات زودگذر و ذوق پردازیهای شاعرانه و افسانه گوئیهای تخدیر کننده نیست. محتویات این سخنان به همان اندازه واقعیت دارد که انسان در طبیعت وابسته به آفریننده ی طبیعت به آسانی می تواند راه هدف اعلای زندگی خود را در پیش گیرد.

صفحه ۶.

فرق میان تعریف و استدلال منطقی و توصیف و استدلال و ارشاد حکمی

منطق رسمی راهی را که برای وصول به شناخت حقایق استدلال به اثبات و نفی قضایا تعیین می نماید راهی است محدود به ابعادی معین از واحدها و قضایا که اگر چه سیر در آن راه بر فرض امکان، در شناخت و استدلال لازم است، ولی کافی نیست.

توضیح اینکه منطق رسمی چهار نوع راه را برای شناخت مطرح می کند:

۱- حدتام ۲- حد ناقص ۳- رسم تام ۴- رسم ناقص.

عالی ترین نوع شناخت آن است که یک حقیقت با جنس قریب و فصل تعریف شود. مانند تعریف انسان

با حیوان ناطق به عقیده گذشتگان. مقصود از ناطق نفس ناطقه است که جامع تعقل و نطق است.

از طرف دیگر اغلب جهان بینی های گذشته اعتراف می کنند که فصل حقیقی اشیاء، قابل درک و شناخت نیست و آنچه که در تعریفات به کار می برند فصل رسمی و صوری (فصل منطقی) است. به این معنی آنچه را که به کار می برند مربوط به ذات حقیقت و مختص آن است و اما ذات آن فصل چیست؟ و چیست آن ذات حقیقی شیئی که فصل مختص آن است، پاسخ کاملاً روشن کننده ای ندارد. به اضافه اینکه مختصات ذاتی اشیاء ممکن است بیش از یکی باشد، چنانکه در انسان دیده می شود که بیش از صدها مختص ذاتی دارد. مانند رقابت، عشق، قراردادهای، اکتشاف، اختراع، کمال جوئی و غیره و اختصاص دادن یکی از آنها برای انسان به عنوان فصل به هیچ دلیل متکی نیست. به همین جهت است که بعضی از متفکران بزرگ که در فلسفه ی منطق بررسیها کرده اند، می گویند: حد تام حقیقی عبارت است از تعریف یک

(صفحه ۷)

شیئی با همه ی امور ذاتی آن حقیقت.

درجه پایین تر از حد تام تعریف با حد ناقص است که عبارت است از توضیح یک شیء با فصل قریب فقط، مانند انسان ناطق است و یا توضیح شیء با جنس بعید و فصل قریب مانند انسان جسمی است نامی و ناطق، رسم تام عبارت است از تعریف شیء با جنس قریب و عرض خاص مانند انسان حیوانی است که می توان بخندد، رسم ناقص عبارت است از تعریف شیئی با عرض خاص مانند انسان می تواند بخندد: یا تعری شیئی با جنس بعید و عرض خاص مانند انسان جسمی

است نامی که می تواند بخندد. دلیل محدودیت این انواع چهارگانه برای شناخت به اضافه اعترافی که خود فلاسفه به مجهول بودن ذات اشیاء نموده و گفته اند: (ما فصل حقیقی اشیاء را نمی دانیم و آنچه را که در تعریف به کار می بریم، فصل منطقی است).

این مسئله است که جنس و فصل و عرض خاص اشیاء اگر به وسیله ی علوم هم مشخص شوند، شامل تعریف به وسیله معلول و نتیجه که یکی از راههای شناخت است نمی گردد. درست است که شناخت به وسیله معلول یا نتیجه، مانند شناخت ماهیت شیء کامل نیست، اما در آن موارد که ماهیت یک شیء مبهم باشد و یا تنوعی در ابعاد ماهیت وجود داشته باشد که فقط در معلول یا نتیجه بروز می کنند، این گونه توصیف و تعریف که ما آن را حکمی می نامیم ضرورت پیدا می کند، همچنین گاهی شناخت اشیاء به وسیله ی تنبیه و توجیه به کیفیت جریان آنها در مجرای قوانین امکان پذیر می گردد. این جریان نه در ماهیت نوعی اشیاء است و نه از جمله اعراض خاصه ی آن است، مانند انسان موجودی است که می تواند با به کار انداختن عقل، وجدان و اراده به رشد و کمال معقول برسد. اراده رشد و کمال با اینکه شاید به شماره ی اشخاص متنوع باشد، واقعیتی است که انسان می تواند به دست بیاورد، نه اینکه به عنوان جنس و فصل تشکیل دهنده ی ماهیت او است و نه مانند عرض خاص، بالقوه یا بالفعل در آن ماهیت وجود دارد. اراده رشد و کمال، از اجزاء موجودی انسان چه بالقوه و چه بالفعل سرچشمه نمی گیرد، زیرا این اراده در صورت به کار افتادن می تواند به همه ی

اجزاء موجودی انسان حاکمیت داشته باشد، همچنین توصیفهای ارزشی که بیان کننده ی عظمتها و ارزشهای یک شیء است، در تعریف منطقی نادیده گرفته می شود، در

(صفحه ۸)

صورتی که برای تنظیم و یا به وجود آوردن ان عظمتها و ارزشها در انسان، مجبوریم از واحدهای ارزشی استفاده کنیم، وقتی که می گوئیم: انسان حیوانی است که باید عادل باشد، در حقیقت عدالت را به عنوان وصف ارزشی در نظر گرفته می گوئیم: انسان حیوانی است که می تواند عادل باشد، طبع عدالت نه جنس انسان است که حیوان نامیده می شود و نه فصل انسان که جزئی ممیز از ذات انسان است و نه عرض خاصه ی او است که مستند به یکی از ابعاد وی می باشد، آزادی اراده که برای عدالت ورزیدن ضرورت دارد، در ماهیت طبیعی انسان وجود ندارد و باید آن را تحصیل کند، به همین جهت است که اکثریت تاسف انگیزی از انسانها از آزادی اراده ی به معنای اختیار (خیرجوئی و اقدام به خیر) محروم بوده و با احساس مجرد اراده ی آزاد یا با حداقل آن زندگی می نمایند، نه با اختیار به معنایی که گفتیم.

استدلالات منطقی و انواعی دیگر از استدلالها

اشاره

در کتب منطقی که به وسیله ی منطقدانان قدیم و جدید نوشته شده است درباره ی ماهیت و انواع و شرائط استدلالهای منطقی مطالبی فراوان مطرح شده است.

ما در اینجا برای مبحثی که در پیش داریم، فقط توضیحی در انواع استدلالها بیان خواهیم کرد:

استدلال ریاضی استدلال ریاضی عینی

استدلال استقرائی

استدلال قیاسی استدلال تمثیلی استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته استدلال شهودی یا شهود واقعیها

استدلال ریاضی

ریاضیات جزئی از منطقی یا به اصطلاح بعضی از صاحب نظران منطقی پدر ریاضیات است. استدلالهای که در ریاضیات به کار برده می شود، هم سنخ استدلالهای منطقی است، با این تفاوت که در قضایای منطقی خود واقعیات عینی و ذهنی مواد خام استدلال محسوب می شود، ولی در ریاضیات عدد و علامت است که موضوع فعالیتهای تجریدی ذهن و استدلال ریاضی قرار می گیرد. و به هر حال، هدف اصلی در استدلال چه در تفکرات منطقی و چه در اندیشه های ریاضی اثبات قضیه ای است که مطرح شده است، یا رسیدن به نتیجه ای است که مقدمات بالضروره آن را نشان می دهند. گفته شده است: استنتاجات ریاضی از یک نظر قابل تحلیل به قیاسات ارسطویی است که با نوعی تقدیر و توسعه در مفاهیم و روابط قضایا

انجام می گیرد. با این حال امروزه محدودیت قیاسات ارسطویی، مخصوصاً با نظر به محدودیت روابط و پدیده‌ی تغییر و حرکت و لزوم دخالت دادن آن در استنتاجات مورد پذیرش قرار گرفته است.

صفحه ۹.

استدلال ریاضی عینی

آنچه که ما در توضیح مبحث کنونی به آن نیاز داریم، استدلال ریاضی عینی است، نه استدلال ریاضی محض که عبارت است از فعالیت تجریدی ذهن در مقوله‌ی کمیات و روابط موجود در میان آنهاست. منظور از استدلال ریاضی - عینی عبارت است از توجه به مجموعه‌ی نظم دقیق موجودات عالم هستی در حال تجدد تعیین هائی که هر لحظه در نتیجه‌ی حرکت و تحول مستمر بر موجودات عارض می گردد، شرح مختصری برای این نوع استدلال (استدلال ریاضی - عینی) که در جدول انواع استدلالها بی سابقه است، در مبحث مبانی استدلال در نهج البلاغه خواهد آمد.

استدلال استقرائی

استدلال استقرائی (مشاهده‌ای و تجربی) عبارت است از بررسی و آزمایش مشاهدات درباره واقعات برای به دست آوردن نتیجه‌ی کلی که به صورت قانون عرضه می شود. این نوع استدلال در دوران اخیر ضروری ترین و منحصر ترین راه برای اثبات واقعیاتی تلقی شد است، تا آنجا که آن را در برابر استدلال قیاسی قرار داده و برتری را به استقراء داده اند و گفته شده است: استدلال قیاسی دارای اهمیت اثباتی نیست. و این نظریه یک گمان بی اساس است که ناشی از نشناختن هویت تجربه و مشاهده و قیاس است. اگر اینان درست دقت کنند، خواهند دید که استقراء پیگردی و تتبع و تجربه‌ی ماهیات و مختصات اشیاء نیز به قضایای کلیه‌ای می رسد که در استدلالهای قیاسی به عنوان مقدمات به کار می رود. حتی اگر کمی دقیق تر شویم، خواهیم دید در هنگام استقراء و تجربه نیز از روش قیاسی بهره برداریها می نمایم.

استدلال قیاسی

عبارت است از تنظیم مقدمات با شرایط معین برای به دست آوردن نتیجه مطلوب که خود به اقسام مختلفی تقسیم می شود.

استدلال تمثیلی

عبارت است از استخراج جامع مشترک از یک واقعت برای تعمیم حکم درباره همه واقعیتهای مشابه - استدلال حکمی - به اضافه اینکه همه انواع استدلالهای منطقی را می پذیرد، دو نوع استدلال را برای اثبات واقعیات ارائه می دهد:

(صفحه ۱۰)

صفحه ۱۰.

استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته استدلال شهودی یا شهود واقعتها

استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته

باید این اصل بسیار با اهمیت را در نظر بگیریم که ارزش دریافت شخصی مربوط به کیفیت شخصیت در مسیر تکامل است، لذا هر اندازه شخصیت یک انسان با عظمت تر و از خرد و هوش و کیاست و فهم و وجدان و تهذیب بیشتر برخوردار باشد قطعی است که دریافتهای او درباره واقعیات اصیل تر و روشن تر خواهد بود. این اصالت و روشنائی گاهی در حدی از عظمت و اقناع کننده است که دلایل رسمی منطقی و ریاضی از عهده ی آن بر نمی آید. وقتی که علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

و انی لعالم بما یصلحکم و یقیم اودکم و لکنی لا اری اصلاحکم بافساد نفسی.

و من یقینا آنچه را که شما را راضی می کند و انحرافتان را از من منتفی می سازد (که شما آن را مصلحت خودتان نمی نامید) می دانم و لکن با آن گونه اصلاح که فقط خوشایند شما است نه مصلحت واقعی برای شما خودم را فاسد نمی کنم.

(خطبه - ۶۹ ص ۹۸)

در این جملات با این کلمه (لا اری) (نمی بینم) روبرو هستیم. این کلمه بیان کننده دریافت شخصیت بزرگ علی علیه السلام است که اگر او را مخیر می کردند مابین سلطه و فرماندهی بر همه اهل دنیا از یک طرف و وارد کردن اختلال به شخصیت الهی خویشتن، قطعی است که از سلطه و فرماندهی بر همه دنیا چشم می پوشید و شخصیت الهی

خود را خدشه دار نمی ساخت.

چنین دریافتی مستند به اساسی ترین قانون شخصیت آدمیان است که می گوید: روح یا شخصیت آدمی به قدری با عظمت است که قرار دادن آن در معرض تباهی با تملک بر همه دنیا خسارتی است جبران ناپذیر. این دریافت شخصی که ممکن است دلائل منطقی رسمی از اثبات آن ناتوان باشد، مانند همان عشق حقیقی است که جز دریافت، نمودی از خود نشان نمی دهد، ولی خود به لقای همه ی واقعیات معنا داده و دلیل اثبات آن است:

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی حافظ

(صفحه ۱۱)

عشق امر کل، مارقه ای او قلمز و ما قطره ای

او صد دلیل آورده و ما کرده استدلالها

مولوی

اصلا چرا نباید با کمال صراحت بگوئیم: تمامی تحرکات و تحولات سازنده فرد و اجتماع بشری ناشی از دریافتهای عظمای تاریخ بشریت است که جلوه هایی از الهامات خداوندی در درون آن عظمای بوده است.

توصیفی

توضیح دیگری درباره منابع این دریافتهای سازنده اینکه انسان همه آن نیروها و استعدادهای مغزی و روانی که دارد، چنان نیست که همه ی آنها را در اختیار دانشمندان و محققان رسمی بگذارد و چنانکه بعضی از انسان شناسان گفته اند: هر انسان برای خود قاره ای است که احتیاج به بررسی و اکتشاف مستقل دارد، وجود مشترکاتی که مقداری از آنها با اختیار و مقداری دیگر با جبر طبیعی و محیطی و اجتماعی بروز نموده و در دیدگاه انسان شناسان قرار می گیرد، نباید ما را درباره ی انسان شناسی بفریبید و مانند سارتر بگوئیم: که انسان تاریخ دارد و نهاد ندارد!! این سطحی نگران با این جمله می خواهند نهادهای بسیار متنوع انسانی را بپوشانند و با اینگونه تلقینات علم نما او را

به دست طبیعت و سازندگان قالبهای دلخواه برای انسانها و تاریخ انتزاع شده از این امور، آن قدر کوچک کنند که بتوانند ادعای انسان شناسی خود را به کرسی بنشانند. خلاصه- واقعیات و فعالیتهای بسیار متنوعی در درون انسانها وجود دارد که هیچ راهی برای استدلال به حقیقت بودن آنها جز توصیف خود دارندگان آنها نداریم.

امیرالمومنین علیه السلام وضع روحی خود را با این جمله بیان می کند که «ما شککت فی حق مذاریته» (من هرگز درباره حق از آن هنگام که حق به من نشان داده شده است، شک نکردم) حالا- در برابر این ادعا، منطق رسمی چکار می تواند انجام بدهند، آیا روش قیاسی را پیش بگیرد یا روش ریاضی را؟ آیا به استقراء و تجربه پردازد، یا به تمثیل متمسک شود؟ آنچه که مطرح است یک ادعای بسیار بسیار با

(صفحه ۱۲)

اهمیت است، که اگر با تکیه به محرومیت اکثر انسانها از این دریافت والا آن را انکار کنیم، دلیل سطحی نگری ما است که واقعیت را قربانی نادانی خود می نمائیم. مگر آنان که برای نخستین بار کشف حقیقتی را ادعا می کنند، می توانند ادعای خود را با استدلالهای منطق رسمی به ثبوت برسانند؟ اگر کسی در این مورد اعتراض کند و بگوید که درست است که جریان کشف تازه حقیقت برای مکشوف امری است شخصی، ولی پس از آنکه آن حقیقت بروز کرد، می توان آن را در مجرای توصیفها و استدلالهای منطق رسمی قرار داد. در پاسخ این اعتراضات می توان گفت: وقتی که مدعای امیرالمومنین علیه السلام (از آن هنگام که حق به من نشان داده شده است، هرگز درباره حق شک نکرده ام) را با کردار و

گفتار و وضع روانی وی که به وسیله ی اعمال و گفتارش بروز می کند، تطبیق می کنیم و می بینیم: همه این امور با مدعای او سازگار است، آیا در این صورت نمی توانیم مدعای مزبور را مستند به دلیل منطقی بدانیم؟ اگر اشخاصی پیدا شوند که بگویند: این گونه اثبات مدعا هم مشمول روش استدلال منطقی است که وجود علت را با وجود معلول اثبات می کند- بسیار خوب، ما هم عشق سوزانی برای ایجاد دگرگونی در منطق نداریم، منظور ما اینست که استدلال با توصیف جریان ذاتی گوینده ی صادق که گفتار و کردار و اندیشه هایی شهادت به واقعیات مدعایش می دهند، استدلالی است کاملاً صحیح و با هر اصطلاحی که این استدلال مطرح شود، مانعی وجود ندارد. اگر ما این نوع ثبوت واقعیتها را که عشاق احساساتی منطق خشک درک نمی کنند کنار بگذاریم، هیچ راه دیگری برای پذیرش حقایق والای انسانی که در عظمای تاریخ به طور فراوان سراغ داریم وجود ندارد، آن حقایق والا که در برابر تاریخ طبیعی انسانها می تواند تاریخ انسانی برای انسانها اثبات کند. آنچه که به نظر می رسد اینست که هیچ کس نمی تواند برای اثبات مدعی مزبور به وسیله ی استدلالی که توضیح دادیم منکر شود، بلکه مقصود منکرین اینست که ارزشها و بایستگی ها را با اصرار شدید از مجرای استدلالهای منطقی خارج سازند. ما این غائله را که دانشها و ارزشها دو قلمرو جداگانه هستند یا نه؟ در مباحث شناخت به طور جدی و مشروح مورد بررسی قرار خواهیم داد.

(صفحه ۱۳)

استدلال شهودی یا شهود واقعیتها

این شهود ممکن است به وسیله ی عقل سلیم یا فطرت پاک یا نیروی دیگری از نیروهای مغزی و روانی صورت بگیرد. به عنوان

مثال شناخت پدیده ی حیات با تعریفات و توصیفات منطقی، مسئله ای است و شناخت شهودی حیات مسئله دیگری است. ممکن است شخصی از نظر شناخت منطقی پدیده ی حیات در حد اعلائی از معلومات باشد، ولی حقیقت آن را شهود نکند، چنانکه ممکن است شخصی درباره ی شناخت عسل معلومات لازم و کافی داشته باشد، ولی طعم آن را نچشیده باشد، یعنی شهود ذائقه ای درباره ی عسل نداشته باشد. آن نوع از شناخت حیات که موجب می شود امیرالمومنین علیه السلام می گوید:

و الله لو اعطيت الاقاليم السبعه بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في نمله اسبلها جلب شعيره ما فعلت.

سوگند به خدا، اگر همه ی روی زمین و آنچه که زیر افلاک زمین است، در برابر معصیت خداوند با کشیدن پوست جوی از دهان مورچه ای، به من داده شود، من قبول نخواهم کرد.

شناخت شهودی است که حقیقت حیات را از دیدگاهی بسیار والاتر نشان می دهد. چنانکه شناخت انسان از دیدگاه منطق دانشهای رسمی چیزی است و شناخت وی از آن دیدگاه که:

من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الانسان جميعا و من احياها فکانما احيا الناس جميعا.

چیز دیگری است - کسی که یک انسان را بدون عنوان قصاص یا فساد در روی زمین بکشد، مانند اینست که همه ی انسانها را کشته است و کسی که یک انسان را احیاء کند، مانند اینست که همه ی انسانها را احیاء نموده است.

البته این یک بیان تنزل یافته ای از آن حقیقت است که برای کمال یافتگان قابل شهود است.

انواع ارشاد

ارشادهائی که در نهج البلاغه آمده است انواع گوناگون دارد:

۱- ارجاع به سرگذشت بشری.

۲- نشان دادن نتایج عمل به قوانین انسانی.

(صفحه ۱۴)

۳- تحریک به

ضرورت ارشاد در سخنان امیرالمومنین علیه السلام چنان مطرح است که ضرورت اداره سیاسى و حقوقى و اقتصادى جامعه است. یکى از تباه کننده ترین بدعتهاىی که در جوامع بشرى دوران معاصر دیده مى شود، تفکیک میان ضرورتهای مزبور و ارشاد به انسان شدن انسانها است که به اصطلاح اخلاق و مذهب به وسیله ی قدرت پرستان ناتوان از متن زندگى آدمیان رانده شده و وظیفه ی وقت گذرانی را در ساعت فراغت مانند روزهای مقدس مذهبی به آن دو واگذار نموده اند!! و از این راه بزرگترین خدمت را برای محروم ساختن انسانها از زندگى هدف دار انجام داده و با پوچ نمایاندن حیات آدمیان توانسته اند آنان را قربانى خودمحورى های چند روزه ی خود بسازند!!

صفحه ۱۴.

بیان واقعیات با اصول و قوانین بنیادین

با نظری دقیق به سخنان امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه، مطالبی که مطرح می شود، یا خود به شکل اصول و قوانین بنیادین است که درباره ی جهان و انسان و ارتباط آن دو با یکدیگر در رابطه ی انسانها با همدیگر و رابطه ی خدا با جهان و انسان مطرح شده است و یا مسائلى مطرح می شود که مستند به اصول و قوانین بنیادین است. این استناد گاهی صریح و پیوسته به مسئله ای است که مطرح شده است و گاهی بیان مسئله ی به طوری است که با شفافیت و صیقلی بودن خود آن اصول و قوانین را نشان می دهد. ما نمونه هائی از آنها را که صریحا در سخنان امیرالمومنین آمده است می آوریم:

۱- جریان قانونی انحراف از حق و خودکامگى: دانه های فسق و فجور در درون کاشتند، با فریبکاری آبیاریش کردند، پشیمانی و نکبت و وای وای گفتن را درو کردند. (زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثور)(۱).

قانون حرکت در مسائل اجتماعی: توفیق یافت کسی که با بال و پر حرکت کرد، یا دست از حرکت برداشت و خود و دیگران را راحت کرد. (افلح من نهض بیجناح

(صفحه ۱۵)

او استسلم فاراح)(۲).

۳- قانون حق و باطل: آن فرد و جامعه ای را که حق سودی نبخشد، باطل تباهش خواهد ساخت. (الا و انه من لاینفعه الحق یضره الباطل)(۳).

۴- حق فقط با جدیت و تلاش قابل وصول است. (لا یدرک الحق الا بالجد)(۴).

۵- تخلف و تمرد از ارشاد و رهبری عالم خیرخواه و مهربان موجب حسرت و پشیمانی است. (فان معصیه الناصح الشفیق العالم المجرّب تورث الحسره و تعقب النامه)(۵).

۶- ماکیاولی گری با تقوی و انسانیت مربوط به خدا متضاد است. (و قد یری الحول القلب وجه الحیله و دونه مانع من امر الله و نهیه)(۶).

۷- آغاز آشوبها معلول هواها و خودکامگی هاست. (انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع)(۷).

۸- حق محض روشن است و باطل محض نیز واضح است و باعث تشویش مغزهای ضعیف در آمیختن حق با باطل است که بهترین وسیله ی سلطه گران است. (فلوا ان الباطل خالص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین. و لو ان الحق خالص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین و لکن یوخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان...)(۸).

۹- آن پایان زمانی که گذشت لحظات آن را کوتاه می کند و عبور ساعت آن را از بین می برد، امتداد کوتاهی است. (و ان غایه تنقصها اللحظه و تهدمها الساعه لجدیره بقصر المده)(۹).

۱۰- رهبری برای اصلاح جامعه است، نه ستم بر آن اگر چه خود رهبر در رنج و مشقت بیفتد. (و الله لا سلّمنا ما سلّمنا امور المسلمین و لم یکن

فیهما جور الالی خاصه...)(۱۰).

۱۱- آرزو بازی تفکر عقلانی را راکد و یادآوری هدف نهائی زندگی را

(صفحه ۱۶)

به فراموشی می سپارد، آرزو موجب فریب و آرزو کننده فریب خورده است. (و اعلموا ان الامل یسهی العقل و ینسی الذکر فاکذبوا الامل فانه غرور و صاحبه مغرور)(۱۱).

۱۲- از محبوبترین بندگان خداوندی کسی است که خداوند او را خودشناسی و خودسازی یاری کند. (ان من احب عباده الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه)(۱۲).

۱۳- سنت خداوند چنین است که قدرتمندان روزگار را پس از مهلت و رفاه می شکند و شکست استخوانهای امت ها را پس از مشقت ها و آزمایشها جبران می نماید. (فان الله لم یقضم جباری دهر قط الا بعد تمهیل و رخاء و لم یجبر عظم احد من الامم الا بعد ازل و بلاء)(۱۳).

۱۴- محاسبه و توزین نفس آدمی ضرورتی است. اگر خود او هم به این محاسبه نپردازد قانون هستی و مشیت هستی آفرین این محاسبه را درباره ی او انجام می دهد. (عبادالله، زنوا انفسکم من قبل ان توزنوا و حاسبوها من قبل ان تحاسبوا)(۱۴).

۱۵- تحرک و جنبشهای اجتماعی وقتی که روی می آورند، ابهام انگیزند و هنگامی که پشت می گردانند، آگاهی بخش می شوند و مردم هشیار را متنبه می سازند. در موقع روی آوردن ناشناخته هستند و در هنگام پشت کردن شناخته می شوند. (ان الفتن اذا اقبلت شبهت و اذا ادبرت نبهت، ینکرن مقبلا و یعرفن مدبرات)(۱۵).

۱۶- عالم حقیقی کسی است که هویت و ارزش خود را بشناسد و جاهلترین انسانها کسی است که هویت و ارزش خود را درک نکند. (العالم من عرف قدره و فی بالمرء جهلا ان لایعرف قدره)(۱۶).

۱۷- هرگز به وسیله ظلم موفق به پیروزی نخواهیم شد.

تامرونی

ان اطلب النصر بالجور فيمن وليت عليه! و الله لا اطور به ما سمر سمير و ما ام نجم في السماء نجما(۱۷).

آیا به من دستور می دهید که به وسیله ظلم پیروزی را به مردمی که زمامداری آنان را به عهده گرفته ام، طلب کنم؟! سوگند به خدا، مادامی که در این دنیا داستان گوئی داستان بگوید و ستاره ای در دنبال ستاره ای در آسمان حرکت کند، من پیرامون ستم نخواهم

(صفحه ۱۷)

گشت.

۱۸- وای بر این ساختمانهای آباد و خانه های پر زر و زیور که درون آنها حقوق جانهای آدمیان مراعات نمی شود.

ويل لسككم العامره و الدور المزخرفه التي لها اجنحه كاجنحه النسور و خراطيم كخراطيم الفيله من اولئك الذين لا يندب قتلهم و لا يفقد غائبهم(۱۸).

اصالت انسان محوری نه مصالح ساختمانی فریبنده، چنین است: وای بر این کوچه های آبادتان و خانه های پر زر و زیورتان که بالهائی مانند بالهای کرکس ها در آورده و خرطومهای مانند خرطومهای فیل؟ وای بر این ساختمانهای فریبنده با آن کشته شدگانی که دادخواهی از خون آنان نمی شود و آوارگان جستجو نمی شوند.

۱۹- یک جامعه رشد یافته جامعه ای است که در اصلاح مردم و در ریشه کن کردن ظلم، رهبر و زمامدارش را یاری کند.

ايها الناس اعينوني على انفسكم و ايم الله لانصفن المظلوم من ظالمه و لا قودن الظالم بخزامة حتى اورد منهل الحق و ان كان كادها(۱۹).

مردم برای اصلاح حالتان مرا یاری کنید، سوگند به خدا داد مظلوم را از الم خواهیم گرفت و یقه ی ظالم را گرفته، او را کشان کشان به سرچشمه حق وارد خواهیم کرد اگرچه کراهت داشته باشد.

این اصول و قوانین نمونه ای از کلیات بنیادین است که ما آنها را از برخی خطبه ها استخراج

کردیم و چنانکه در اول مبحث متذکر شدیم، همه ی مسائلی که این کلیات بنیادین در آنها مطرح شده اند قابل ترکیب با اشکال منطقی استدلالی می باشد.

مقدار اصول و قوانین کلی در نهج البلاغه به اضافه ی ۴۸۰ کلمات قصار که کلیات مربوط به انسان و جهان و خدا و رابطه ی آنها با یکدیگر می باشند، در حدود ۸۰۰ اصل و قانون است که اگر توفیق الهی نصیب شود همه آنها را استخراج و مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

(صفحه ۱۸)

(۱) ج ۱ / شماره ی ۲.

(۲) شماره ۵.

(۳) شماره ۲۸.

(۴) شماره ۲۹.

(۵) شماره ۳۵.

(۶) شماره ۴۱.

(۷) شماره ۵۰.

(۸) شماره ۵۰.

(۹) شماره ۶۴.

(۱۰) شماره ۷۴.

(۱۱) شماره ۸۶.

(۱۲) شماره ۸۷.

(۱۳) شماره ۸۸.

(۱۴) شماره ۹۰.

(۱۵) شماره ۹۳.

(۱۶) شماره ۱۰۳.

(۱۷) شماره ۱۲۶.

(۱۸) شماره ۱۲۸.

(۱۹) شماره ۱۳۶.

مبانی توصیف (تعریف) در نهج البلاغه

اشاره

در سخنان امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه چهار نوع توصیف دیده می شود:

۱- توصیف منطقی.

۲- توصیف به وسیله ی معلول یا نتیجه.

۳- توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقایق.

۴- توصیف ارزشی.

توصیف منطقی توصیف به وسیله معلول یا نتیجه توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقیقت توصیف ارزشی

توصیف منطقی

منظور از توصیف منطقی، تعریف به اصطلاح منطقی رسمی نیست که عبارت از حد تام و حد ناقص و رسم تام و رسم ناقص باشد، بلکه مقصود تذکر به واحدهای روشن و آشنا با ذهن است، برای درک واحدهای مجهول و تاریک. نمونه ای از این توصیف به قرار زیر است:

۱- توصیف قلب: از رگهای انسانی قطعه ی گوشتی آویزان است که شگفت انگیزترین عضوی است که در کالبد او است. این قطعه ی گوشت قلب است. برای این قلب موادی از حکمت و اضدادی مخالف آن وجود دارد: اگر امید (افراطی) بر آن روی آورد طمع ذلیلش می کند و اگر طمع او را به هیجان آورد، حرص و آز هلاکش می نماید. اگر یاس بر او پیروز شود، تاسف او را می کشد. اگر غضب بر او عارض شود، بغض و تندی او شدت می یابد. اگر خشنودی او را خوشحال کند، حقایقی را به فراموشی می سپارد. اگر ترس او را احاطه کند، بیم و اجتناب مشغولش می نماید. اگر امر برای او گشایشی یابد غرور او را از خود می رباید. اگر مالی را ببندد، بی نیازی طغیان گرش می سازد. اگر مصیبتی به او برسد. جزع و داد و

بیداد رسوایش می نماید. اگر فقر و بینوائی او را بگذرد، ناگواریها او را به خود مشغول می سازد. اگر گرسنگی به زحمتش اندازد، ناتوانی به زمینش می نشاند. اگر در سیری افراط کند،

پرخوری مبتلا به دردش می نماید، هر تقصیری درباره قلب آن را دگرگون می کند و هر افراطی درباره آن فاسدش می کند. (لقد علق بنيات هذا الانسان بضعه هي اعجب ما فيه: «و ذلك القب و ذلك ان له مواد من الحكمة و اضدادا من خلافها، فان سنح له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص و ان ملكه الياس

(صفحه ۱۹)

قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغيظ و ان اسعده الرضى نسي التحفظ و ان غاله الخوف شغله الحذر و ان اتسمع له الامر استبطلته الغره و ان افاد مالا اطغاه الغنى و ان اصابته مصيبه فضحه الجزع و ان عضته الفاقه شغله البلاء و ان جهده الجوع قعد به الضعف و ان افراط به الشبع كظته البطنه، فكل تقصير به مضر و كل افراط له مفسد). (۱).

درست است که این مختصات را که امیرالمومنین علیه السلام درباره قلب فرموده است، جنس و فصل به معنای اصطلاح منطقی نیست ولی برای شناخت آن عامل درونی که قلب نامیده شده است، روشنگر و توضیح دهنده می باشد. در خطبه اول با چنین توصیفی روبرو هستیم.

۲- اول دین معرفت خدا است. (اول الدين معرفته). (۲).

در این توصیف مقصود از اول، آغاز زمانی نیست، بلکه مقصود پایه و اساس زندگی دینی است که البته به طور طبیعی آغاز زمانی را نیز شامل می شود. در این جمله و جملات بعدی کلمه ی اول معرف (به فتح راء) و کلمه معرف (به کسر راء) یا به اصطلاح دیگر کلمه ی اول توصیف شونده و کلمه ی دوم توصیف کننده می باشد. ۲- و کمال معرفت او تصدیقش (و کمال معرفته التصديق به) معرفت خداوندی

بدون تصدیق به وجودش به مرحله کمال نمی رسد. بنابراین تصدیق به وجود خداوندی توضیح دهنده ی کمال معرفت او است. ۳- و کمال تصدیق او توحیدش (و کمال التصدیق به توحیده) ۴- و کمال توحید او اخلاص به مقام کبریائی اش. (و کمال توحیده الاخلاص له) ۵- و کمال اخلاص به او نفی ... ترکیب کننده ی ذاتش. (و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه).

۳- چگونه توصیف کنم این دنیا را که آغازش مشقت و پایانش فنا است، در حلالش حساب و در حرامش کیفر است، کسی که در آن احساس بی نیازی کند شورش و آشوب برپا کند و کسی که دچار فقر و فلاکت شود، در اندوه غوطه ور می گردد، هر کس که دنبالش بدود، از او فوت می شود و هر کس که به آن بی اعتنائی کند، تسلیمش می شود، کسی که آن را وسیله ی بینائی قرار بدهد، بینایش می سازد و هر کس که با عشق و علاقه در آن بنگرد، نابینایش می نماید. (ما اصف من دار اولها عناء و آخرها فناء، فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب. من استغنی فیها فتن و من افتقر فیها حزن و من ساعاها فاته و من قعد عنه و اتته و من بصر بها بصرته و من ابصر الیها اعمته). (۳).

(صفحه ۲۰)

اگر بخواهیم رابطه ی انسان را با آن همه استعدادها و نیروهایش، با جهان گذران توصیف کنیم، بهتر از این نمی توان توصیف نمود، این توصیف جهان هستی نیست که سرتاسر آن آیات الهی و مشمول قوانین است، قوانینی که جلوه گاه مشیت خداوندی است، بلکه این توصیف درباره زندگی انسان در این دنیا است و رابطه ی وی با آن است، لذا از این زندگی به

حیات دنیا تعبیر شده است.

جهاد- زهد عبارت است از کوتاه کردن از آرزوها و شکر در موقع وصول به نعمت و اجتناب و خویشتن داری از محرمات. (الزهاده قصر الامل و الشکر عند النعم و التودع عند المحارم)(۴) این توصیف را می تواند با تعریف منطقی نیز تعبیر نمود.

۴- انسان مسلمان کسی است که مردم مسلمان از زبان و دست او سالم و در امان باشند، مگر به وسیله اجرای حق. و آزار مسلم حرام است مگر آنکه به علتی واجب شود. (فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده الا بالحق و لا یحل اذی المسلم الا بما یجب)(۵) در این توصیف یکی از اساسی ترین مختصات اسلام مطرح شده و شخص مسلمان به وسیله آن توصیف شده است.

(۱) ج ۲ / شماره ۱۰۸.

(۲) ج ۱ / شماره ۱۶۶.

(۳) شماره ۸۲.

(۴) شماره ۸۱.

(۵) شماره ۱۶۷.

توصیف به وسیله معلول یا نتیجه

این نوع از توصیف عبارت است از بیان معلول یا نتیجه ی یک واقعت که بعد بسیار با اهمیت آن واقعت را متذکر می شود، اگر چه هویت آن را توصیف نمی کند. این قسم از توصیف در نهج البلاغه فراوان است. از آن جمله:

۱- از منفورترین مردم در نزد خدا کسی است که او را به خود وا گذاشته است، این شخص منفور از راه راست منحرف و حرکت کننده ای بی راهنما است. اگر برای کاشتن در مزرعه این دنیا برای محصول دنیوی دعوت شود، اجابت می کند و اگر برای کاشتن به منظور محصول آخرت دعوت شود، بیحال و افسرده می شود! گوئی عملی که برای دنیا انجام می دهد واجب و آنچه را که درباره اش سستی می ورزد، از او ساقط است! (و ان من ابغض الرجال الی الله تعالی لعبدا و

کله الله الی نفسه، جائرا عن قصد السبیل، سائرا بغير دلیل، ان دعی الی حرث الدنیا عمل و ان دعی الی حرث الاخره کسل! کان ما عمل واجب علیه و کان ماونى فیه ساقط عنه(۱) با نظر به ماهیت انسان منفور باید گفت: این انسان کسی است که پلیدیها و انحرافات

(صفحه ۲۱)

در سطوح روانی او جایگیر شده است و اوصاف مزبور معلولها و نتایج آن پلیدیها و انحرافات است که از او بروز می کند.

۲- تقوای خداوند دوی بیماریهای قلب شما است و بینائی کوری دلها و شفابخش مرضهای جسمانی شما است. و اصلاح کننده ی فساد و پاک کننده ی کثافتهای روانی و روشنائی بخش ناینائیها و باعث آرامش اضطرابهای درونی و روشنائی سیاهی تاریکیهای زندگی شما است. (فان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افندتکم و شفاء مرض اجسادکم و صلاح فساد صدورکم و طهور دنس انفسکم و جلاء عشا ابصارکم و امن فرع جاشکم)(۲) می دانیم که هویت تقوی عبارت است از حفظ شخصیت از آلودگیها و قرار دادن آن در مسیر رشد و تحصیل ارزشهای والای انسانی، بنابراین امور مزبور معلول یا نتیجه و فوائد این صفت اساسی انسانیت می باشد.

۳- هیچ بی نیازی مانند عقل نیست و هیچ فقری مانند نادانی نیست و هیچ میراثی مانند ادب نیست و هیچ پشتیبانی مانند مشورت نمی باشد. (لاغنی کالعقل و لا فقر کالجهل و لا میراث کالادب و لا ظهیر کالمشاوره)(۳) تعریف هویت عقل عبارت است از اندیشه منتج با استفاده از قوانین و مسلم است که معلول یا نتیجه چنین اندیشه بی نیازی از وابستگی به دیگران است. هویت جهل عبارت است از خالی بودن ذهن از انعکاس

واقعیات و دریافت حقایق نتیجه و معلول این خلاء ذهنی احتیاج و وابستگی به دیگران است. هویت ادب عبارت است از اخلاق عالی انسانی، مسلماً یکی از نتایج رفتار اخلاقی بی نیازی از سایر امتیازاتی است که از دیگران گرفته می شود. هویت مشورت عبارت است از تبادل افکار برای انتخاب بهترین رای و تردیدی نیست در اینکه تکیه بر عقول خردمندان نتیجه ی عملی مشورت می باشد.

۴- یکی از روشترین بیانات امیرالمومنین علیه السلام در توصیف با معلول و نتیجه، جملاتی است که در تطبیق رفتار با حق فرموده است: (ای مردم، اگر شما از یاری و دفاع از حق امتناع نورزید و سستی نکنید و در محو ساختن و اهانت به باطل مسامحه ننمائید، کسانی که از نظر انسانیت از شما پائین ترند نمی توانند در موجودیت

(صفحه ۲۲)

شما شک نمایند و با قدرت طلبی و سلطه گری بر شما اعتلاء بجویند، ولی شما مانند قوم بنی اسرائیل به گمراهی در بیابانها افتادید و قسم به حیاتم، این گمراهی پس از من برای شما چند برابر خواهد گشت، زیرا حق را به پشت سر خود انداختید و از آنکه به شما نزدیک بود، خود را گسیخته و به آنکه از شما دور بود پیوستید. (ایها الناس لو لم تتخاذلوا عن نصرالحق و لم تهنوا عن توهین الباطل، لم یطمع فیکم من لیس مثلکم و لم یقومن قوی علیکم و لکنکم تهتم متاه بنی اسرائیل و لعمری لیضعفن لکم التیه من بعدی اضعافا بما خلفتم الحق وراء ظهورکم و قطعتم الادینی و وصلتم الای- بعد) (۴) معلول و نتیجه ی اعراض از حق: ۱- ناتوانی بیگانگان از تعدی بر کسی که از حق حمایت و دفاع می نماید. ۲- ناتوانی

بیگانگان از سلطه و زورگویی به مدافعین حق. ۳- گم گشتگی در رویدادهای زندگی. ۴- گسیخته شدن و دوری از واقعیات و کسانی که ارتباط و پیوند با آنها ضروری است و پیوستن به آنچه که دوری و گسیختن از آن حتمی است.

(۱) ج ۱/ شماره ۱۰۳.

(۲) شماره ۱۹۸.

(۳) ج ۳/ شماره ۵۴.

(۴) ج ۱/ شماره ۱۶۶.

توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقیقت

این نوع توصیف هم در نهج البلاغه فراوان است. امتیاز این نوع توصیف در اینست که مخاطبی را که تا حدودی با واقعیت آشنا است به درک عظمت هویت آن واقعیت که منظور است، تحریک می کند که خود مخاطب با به جریان انداختن عقل و وجدان خود، واقعیت و مختصات آن را دریابد. به عنوان نمونه:

۱- حق در موقع توصیف وسیع ترین اشیاء و در عمل عینی تنگ ترین اشیاء می باشد، حق هرگز به سود کسی به جریان نمی افتد، مگر اینکه روزی هم به ضرر او جریان پیدا می کند (احساس ضرر می کند، زیرا حق آن واقعیت شایسته ای است که شایستگی در ذات آن است و ضرری که در موقع تطبیق حق به رفتار کسی به وجود می آید، معلول تبهکاری و تقصیر خود او است.) و حق هرگز به ضرر کسی تمام نمی شود، مگر اینکه روزی دیگر به سود او تمام خواهد گشت. (فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها فی التناصف، لایجری لاحد الاجری علیه و لایجری علیه الا جری له) (۱) در این توصیف هویت خود حق مطرح نیست، بلکه دو مختص آن را می بینیم

(صفحه ۲۳)

که برای آگاه ساختن مردم و توجیه آنان به سوی شناخت حقیقت تذکر داده شده است. یکی از آن دو مختص عبارتست از اینکه همگان در توصیف

حق و بیان مزایای آن، به طور عموم داد سخن می دهند و آشنائی خود را با آن ابراز می دارند، زیرا هر کسی که با اندک شعوری واقعیت هستی و قوانین جاری در آن را درک نماید، مفهومی از حق را درک می کند که خود این مفهوم هم یک معنای بسیار وسیع است که هر کسی با موقعیتی که در آن قرار گرفته است، واقعیاتی را به عنوان حق تلقی می کند ولی حق در هنگام عمل عینی و تطبیق رفتار با آن، بدین جهت که خویشاوندی با تمایلات و خواسته های شخصی و خودخواهیها ندارد و بدان جهت که تحقق بخشیدن به آن احتیاج دارد به جدیت و تلاش و حذف هر چیزی که مربوط به هویت حق نمی باشد (۲)، لذا محدودترین و حساس ترین اشیاء است که شوخی بردار و متحمل مسامحه نمی باشد. مختص دوم عبارت است از بالاتر بودن حق از تمایلات و خواسته های شخصی افراد و جوامع. حق کاری با می خواهم انسانها ندارد، بلکه با بایستگی ها و شایستگی های انسان دارد، چه انسان بخواهد و چه نخواهد. به همین جهت است که حق در آن هنگام که مطابق خواسته یک انسان بوده، او را خوشحال می سازد، باید متوجه باشد که حق برای خوشحال ساختن او به سراغش نیامده است، بلکه با موقعیتی که دارد با حق منطبق است و طرف مخالف او باطل است. و بالعکس، در آن هنگام که حق خلاف خواسته انسان به جریان می افتد، نه از آن جهت است که خصومتی با او دارد و می خواهد او را ناراحت کند و از ناراحتی او خوشحال شود (مگر حق خوشحالی و بد حالی دارد؟! بلکه بدان

جهت است که شخص مفروض موقعیتی برخلاف حق به خود گرفته است. حق آن قطب نمای کشتی وجود آدمی در اقیانوس زندگی است که مسیر واقعی مقصد را بدون کمترین انحراف نشان می دهد این قطب نما هرگز با بادهای طوفانی و تمایلاتی که کشتی وجود آدمی را از مسیر واقعی خود، منحرف می سازد، خود را منحرف نمی نماید.

۲- برای دادرسی میان مردم کسی را انتخاب کن که:

۱- آن را بهترین مردم جامعه در نظر خود می دانی.

۲- امور و رویدادها او را در تنگنا نیندازد.

۳- از رفتار و گفتار متخاصمین یا خصماء که برای احقاق حق به قضاوت او رجوع کرده اند،

(صفحه ۲۴)

به لجاجت نیفتد.

۴- اگر در لغزش افتاد فوراً خود را از لغزش باز بدارد و ادامه ندهد.

۵- هنگامی که حق را تشخیص داد، زبانش از بیان حق ناتوان نباشد.

۶- هرگز نفس خود را به طمع وادار نکند.

۷- در تشخیص حق و احقاق آن به فهم سطحی که او را از فهم دور و عمیق محروم می سازد، کفایت نکند.

۸- در موارد ابهام و تشابه محتاط ترین شخص باشد.

۹- مقید ترین اشخاص در بررسی دلایل باشد.

۱۰- و شکیباً ترین مردم برای مراجعه به خصم.

۱۱- و بردبار ترین مرد برای کشف واقعیات.

۱۲- و قاطع ترین مردم پس از وضوح حکم.

۱۳- تعریف و تمجید و مداحی او را به کبر و نخوت دچار نسازد.

۱۴- با فریبکاریها میل به این سو و آن سو ننماید.

(ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک ممن لا تضیق به الامور فلا تمحک الخصوم ولا یتمادی فی الزله ولا

يحضر من الفيبي ء الى الحق اذا عرفه و لا تشرف نفسه على طمع و لا

يكتفي بادني فهم دون اقصاه و اوقفهم في الشبهات و آخذهم بالحجج و اقلهم تبر ما بمراجعه الخصم و اصبرهم على تكشف الامور واصر مهم عند اتضاح الحكم ممن لا يزدهيه اطراء و لا يستميله اغراء)(۳) اين مختصات چهارگانه اگرچه به طور مستقيم معلوليك روح قضائي كامل و نتيجه فعاليت راستين ذهن يك قاضي عادل و آگاه است، ولي اين توصيف ضمنا مي تواند مقامات ذيصلاحيه و عموم مردم را با حقيقت يك قاضي شايسته آشنا بسازد.

صفحه ۲۳، ۲۴.

(۱) ج ۱ / شماره ۲۱۶.

(۲) نقطه مركزي دائره بيش از يك نقطه نيست و همان است كه همه شعاعهاي دائره با در نظر گرفتن آن نقطه مساوي مي باشند ممكن است دائره اي فرض كرد كه در مساحت آن مليونها نقطه قرار دارد ولي نقطه مركزي بيش از يك نقطه نخواهد بود.

(۳) ج ۲: شماره ۵۳، فرمان مالك اشتر.

توصيف ارزشي

عبارت است از توضيح و تفسير امتيازات ارزشي يك واقعيه كه مي تواند راه را براي شناخت هويت آن واقعيه هموار كند. اينگونه توصيف مخصوصا از آن جهت كه مردم با مفاهيم ارزشي آشنائي بيشتر از جنس و فصل و ديگر اجزاء تشكيل دهنده ي واقعيته دارند، مفيد بوده و گاهي تا حد ضرورت مي رسد، اين نوع توصيف نيز در نهج البلاغه به طور فراوان ديده مي شود، از آن جمله:

۱- مي فرمايد بدانيد اين قرآن:

۱- آن كتاب خير خواه و نصيحت كننده است كه هرگز پرده پوشي نمي كند.

۲- آن هدايت كننده است كه هرگز گمراه نمي سازد.

۳- آن داستان گو است كه هرگز دروغ نمي گويد.

۴- هيچ كس با اين كتاب همنشيني نكرد، مگر اينكه موقع برخاستن يا چيزي بر او افزوده شد، يا چيزي از او ناقص گشت: افزايش در هدايت، نقصان

۵- برای هیچ کس پس از آشنائی با قرآن احتیاج و بینوائی وجود ندارد و

(صفحه ۲۵)

برای هیچ کس پیش از درک قرآن بی نیازی تصور نمی شود... (و اعلموا ان هذا القرآن و هو الناصح الذی لایغش و الهادی الذی لایضل و المحدث الذی لایکذب و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاده او نقصان: زیاده فی هدی او نقصان من عمی و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن من غنی...) (۱) توصیفات فوق، بیان کننده هویت محتویات قرآن که اصول و عقاید و احکام و داستانها و اخلاقیات و تبشیر و تهدید است، نمی باشد، بلکه بازگوکننده ی ارزشهایی است که مورد عشق و علاقه انسانها می باشد. مردم همه ی جوامع و ملل به ارزش تعلیم و تربیت و محتویات کتابهایی که صلاح آنان را بدون روپوشی تامین می کنند و همچنین به ارزش حیاتی رهبران مربی که سعادت واقعی آنان را بدون تعارف و ابهام مطرح می کنند، پی برده اند، مربیان عالیقدر و آثار پرمعنای انسانی که چراغ راه «حیات معقول» انسانها می باشند، دارای عالی ترین ارزشها می باشند، گویندگان راستگو و مخبرانی که خبر راستین از واقعیتها می دهند. همان ارزش را در جوامع دارند که وجدان پاک در درون یک انسان. بزرگترین ارزشها از آن واقعیتی است که موجب دگرگونی تکاملی در آدمی بوده باشد. این دگرگونی دارای دو بعد است:

بعد یکم- افزایش امتیازات انسانی و بعد دوم- کاهش پلیدیها و کثافتها، چه ارزشی بالاتر از آن حقیقتی که آدمی را در قلمرو فردی و اجتماعی و مادی و معنوی از احتیاجات و وابستگی ها برکنار نماید؟ این ارزش در حد اعلا در

قرآن وجود دارد.

۲- توصیف ارزشی درباره نماز: ۱- آرامش خاص در عضلات. ۲- خشوع و فروتنی در چشمان. ۳- پست کردن و مهار نمودن نفس طغیانگر. ۴- آرامش و فرونشاندن هیجانات غیرمنطقی دلها. ۵- منتفی ساختن کبر و نخوت، تواضع و فروتنی با مالیدن صورت به خاک.

نهادن اعضای شریف بر زمین برای احساس کوچکی در برابر خداوند بزرگ. (تسکینا لاطرافهم و تخشيعا لابصارهم و تذليلا لنفوسهنم و تخفيفا لقلوبهم و اذهابا للخيلاء عنهم و لما فی ذلك من تعقير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا و التصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغرا). (۲).

۳- توصیف ارزشی علم: ۱- وسیله ای است که حیات آدمی با آن محاسبه

(صفحه ۲۶)

می شود و زندگی با آن توجیه می گردد. ۲- به وسیله علم است که انسان در زندگی خود اطاعت خداوندی را به جای می آورد ۳- نتیجه نیکو پس از وفاتش به وجود می آورد. ۴- علم حاکم و مال محکوم علیه است. ۵- مال اندوزان هلاک شدند، در حالی که زنده اند و صاحبان علم برای همیشه زنده اند. ۶- اجسام عینی آنان ناپدید، ولی صورتهای آنان در دلها موجود است. (یا کمیل، معرفه العلم دین یدان به و به یکسب الانسان الطاعه فی حياته و جمیل الاحدوثه بعد وفاته و العلم حاکم و المال محکوم علیه. یا کمیل هلک خزان الاموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدهر: اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده). (۳).

۴- توصیف ارزشی انسانهای رشد یافته: ۱- خداوند با اندیشه های آنان مناجات دوستانه دارد. ۲- با عقول آنان گفتگو می کند. ۳- همواره و به طور مستمر نور بیداری در چشمان و گوشها و دلهاى آنان پرتو افکن است. ۴- مردم را

به ایام الله روزهای الهی تذکر می دهند و آنان را از مقام شامخ خداوندی بر حذر و به محاسبه وا می دارند. ۵- آنان به منزله راهنمایان در بیابانهای زندگی انسانها هستند.

صفحه ۲۵، ۲۶.

(۱) ج ۱: شماره ۱۷۶.

(۲) ۱/ شماره ۱۹۲.

(۳) ج ۳/ شماره ۳.

هدف علم

مقصود از علم آن ظرفیت و متانت روحی است که انسان را از اسارت در چهارچوبه ی آن معلوم که به گمانش «جهانی است بنشسته در گوشه ای» نجات می بخشد. بنابراین معنی کاری که علم برای عالم انجام می دهد و بسیار متنوع و مفید است از آن جمله:

۱- ظرفیت انسان عالم را زیادتر می کند و درک می کند که آدمی هر اندازه هم از دانشهای زیاد برخوردار باشد، به قول بعضی از نوابغ بزرگ: مثل ما مثل کودک تازه به راه افتاده ای است که در کنار اقیانوسی بی پایان از واقعیات مجهول ایستاده و فقط سنگریزه ها و شنهای رنگارنگ را در پیش رویش زیر آب می بیند و گمان می برد همه چیز را در آن اقیانوس می بیند!! این ظرفیتها موجب اشتیاق به افزودن علم می شود و در نتیجه او به معلومات محدود قناعت نمی ورزد.

۲- بدان جهت که علم در همه دورانها و همه جوامع امتیازی تلقی می شود که برای عالم نوعی برتری در

(صفحه ۲۷)

دیگران را اثبات می کند، لذا مناسبترین وسیله برای خودنمائی و خودخواهی می گردد و به عبارت دیگر عمل او را در ویتیرینی می گذارد که تماشاگهی خوشایند برای دیگران بوده باشد، وی از این تماشا بیش از آن لذت می برد که از داشتن خود آن معلوم و نتایجش. علم بهترین دوی این بیماری تباه کننده است که متاسفانه در طبقه بندی علم الامراض جائی را تاکنون اشغال نموده

است. مولوی سخنی با این علم فروشان خودنما دارد که در زیر می بینید:

دم بجنابیم ز استدلال و مکر

تا که حیران ماند از ما زید و بکر

(مولوی)

بدین ترتیب هدف حیات این بیماران تباه کننده ی جامعه، جز این نیست که مردم در تماشای قیافه ی زیبای آنان و در موقع شنیدن سخنان و دیدن آثار قلمی شان انگشت حیرت به دندان بگزند و با چند عدد به به و چه چه و احسنت و آفرین، زهرمار در جان بیمارش بریزند، آری آنان جان می فروشند تا حیرت و بهت بخرند:

طالب حیرانی خلقان شدیم

دست طمع اندر الوهیت زدیم (مولوی)

آری اینان عاشق مسموم ساختن جان خویش به وسیله ی حیرت و سجده و تعظیم مردمند:

هر که را مردم سجوی می کنند

زهرها در جان او می آکنند

(مولوی)

و با کمال حماقت این زهر قاتل روح را شربت گوارای جان می پندارند. اگر تو راست می گوئی که به باغ و بوستان معرفت وارد شده و مشام جانت را با عطرهاى متنوع گل ها و ریاحین نوازش داده ای، چرا از وجود خودت سدی برای مردم ایجاد کرده از حرکت آنها به سوی همان باغ و بوستان که تو رفته ای، جلوگیری می نمائی؟! آیا این تویی که می خواهی زنجیر گرانبار جهل را از دست و پای روح مردم برداری؟! تو نمی توانی این گام بزرگ را در راه انسانها برداری، زیرا تو خود در میان حلقه های زنجیر خودخواهی و خودنمائی مشغول جان کندن هستی:

در هوای آنکه گویندت زهی

بسته ای بر گردن جانت زهی (مولوی)

(صفحه ۲۸)

یک معنای حلم که باید علم را آبیاری کند و آن را از زهر جانگزا به شربت گوارا مبدل بسازد، همین است که دارنده ی علم را با رسالتی که به وسیله ی علم

می توان اجرا کرد، از سد پولادین بودن در مقابل مردم به مسیر و عامل تحریک انسان دگرگون می سازد.

۳- علمی که مقرون به حلم باشد، انسان عالم در طوفانهای شک و تردید و گمان و پندار کلافه نمی شود و دست و پای خود را گم نمی کند و با ظرفیت و بردباری معقول نه تنها هراسی از شک و پندار به خود راه نمی دهد بلکه خود سراغ شک و تردید را می گیرد و با تحریک برهم زدن شک و تردید و پندار، واقعتهای ناب و خالص را از آنها استخراج می کند، چنانکه با برهم زدن شیر کره ی خالص را استخراج می کند. مغز آدمی کارگاهی بس شگفت انگیز است که اگر کسی به طور جدی واقعیات را پیگیری کند، به اضافه ی اینکه اگر هم به آن واقعیات نرسد، حقایق مفیدی را در مسیری که پیش گرفته است برای او قابل درک خواهد ساخت، این کارگاه عاملی خودکار در اختیار دارد که اگر جوینده گمشده ی خود را رها نکند و از آن چشم پوشی نکند، عامل مزبور دست به کار می شود و بدون اینکه خود انسان آگاه ذهن می کند. این یک پدیده ی مغزی استثنائی نیست. بلکه نوابع فراوانی پس از خسته شدن در پیگیری بدون اینکه گمشده ها آن را به خود کارگاه مغز سپرده به کار دیگر مشغول شده اند. ناگهان بدون اینکه محقق نابغه آگاهی و پیگیری فعلی درباره آن گمشده داشته باشد عامل مزبور کار خود را کرده و نتیجه مطلوب را در اختیار وی گذاشته است. به عنوان مثال هانری پوانکاره ریاضی دان معروف می گوید: بارها اتفاق افتاده است که برای حل یک مسئله ی پیچیده ی ریاضی ماهها کار می کردم، پس

از احساس ناتوانی از حل مسئله، آن را مسکوت گذاشته به مسائل دیگر می پردازم، پس از مدتی ناگهان راه حل مسئله به ذهنم خطور می کرد و موفق به حل قاطعانه مسئله می گشتم.

حتما از بعضی مسائل که در خواب برای بعضی از دانشمندان حل شده است، اطلاع دارید البته چنانکه اشاره کردیم، شرط فعالیت عامل مزبور اینست که محقق مسئله مورد تحقیق خود را از مغز خود نراند و از آن چشم پوشی نکند.

۴- گروه دیگر از انسانها در تقسیم چهارم دانش پژوهی است که در راه رستگاری می کوشد، منظور از

(صفحه ۲۹)

رستگاری تحصیل بینائی و اندوختن دانش است نه برای آنکه وسیله ی قدرت به دست آورد و به تورم خود طبیعی پردازد و ابزاری برای پیروزی بر ناتوانان در عرصه تنازع در بقاء، تحصیل نماید و نه آن علمی که امروزه وقتی صحبت از آن به میان می آید مردم بی قدرت همانگونه به وحشت و هراس می افتند که از شنیدن بمبهای آتش زا و نقشه های ماهرانه برای سلطه گریهای اقتصادی و سیاسی و حتی اخلاقی و فرهنگی، بلکه تکاپو در راه تحصیل علمی که بتواند طرق گوناگون «حیات معقول» را برای خود و دیگران هموار نماید. مسلم است که برای تعلیم و تربیت چنین دانش پژوهانی، همان علمای ربانی مور نیاز است که در همین تقسیم مطرح نمودیم. و این تعلیم و تربیت در جامعه ای امکان پذیر است که دارای آرمانها و هدفهای اعلای «حیات معقول» بوده باشد، نه جامعه ای که با قالبهای پیش ساخته ی پیش روانش به مراد قدرتمندان و یکه تاز آن جامعه توجیه می گردد.

گروه سوم- مردم عامی ناآگاه و بی شخصیت که از زندگی جز حرکت و احساس جبری و تولیدمثل چیز دیگری

ندارند، آرمانها و هدفهای آنان در زندگی بر دو قسم است: قسمتی، از آنها که می توانند در اختیارشان باشد، لذایذ و آلام محدود و انتخاب انواع تخدیر و اشباع خواسته های بی اساس و باز کردن موقعیت در جامعه برای نام و شهرت و برخورداری از قدرتی که بتواند بر آن تکیه نموده و موجودیت خود را اثبات نماید. قسم دوم- از آرمانها و هدفها که عامیان ناآگاه تحت تاثیر آنها قرار می گیرند؟ چیزهایی هستند که قدرتمندان بر آنان تعیین و تحمیل می نمایند. این عامیان ناآگاه با خودطبیعی های تفسیر نشده و همواره در مجرای عوامل قویتر، زندگی خود را می گذرانند و میدانی برای آزمایش و جست و خیزهای اقویاء و وسیله ای برای سلطه گران می باشند، اگر وضع زندگی جوامع به طوری بود که عامیان ناآگاه و ناتوان می توانستند زندگی مستقلی داشته و اختیار زندگی خود را دارا بوده باشند، اگرچه در درجات پائین از حیات ولی مستند به خود آنان حرکت می کردند و آلت دست نمی شدند آنقدرها جای تاسف نبود که در میان جوامعی زندگی کنند که همه شئون حیات خود را از دیگران بگیرند و آن دیگران که خط مشی زندگی آنان را تعیین می نمایند، از دیدگاه آلت و وسیله و ابزار به آنان بنگرند. و با این هه ناتوان کشی ادعای قهرمانی و بزرگی

(صفحه ۳۰)

هم به راه بیندازند. این مردم الهمج الرعاع (به اصطلاح امیرالمومنین علیه السلام) اگر می دانستند که اقویاء با چه نظری به آنان می نگرند و اگر این مستضعفان می دانستند که مستکبران درباره آنان شب و روز چه فکر می کنند و چه نقشه هایی می کشند، می توانستند به صورت قدرتی برآیند که ریشه اقویاء و مستکبران را از

تاریخ بر کنند، به شرط اینکه خود آنان پس از پیروزی عاشق قدرت و استکبار در جامعه نباشند، که خود موجب تولید مستضعف و ناتوان نوی می باشند جریان معمولی تاریخ همین را نشان می دهد که مثل مستضعفین و مستکبرین مثل تخم مرغ و مرغ بوده است، یا به اصطلاح بعضی از متفکرین: ضدی بوده است که ضد خود را در درون خود پرورانده است. این جمله که (اکنون نوبت ما است) با نظر به جریان تنازع در بقاء جمله پرمحتوا و بسیار ریشه دار است که نمی توان آن را شوخی تلقی نمود، این تسلسل طبیعی در تاریخ طبیعی انسانها هرگز انقطاع نخواهد پذیرفت، مگر اینکه تاریخ انسانی شروع شود و مستضعف و بینوا از قاموس بشر حذف گردد و در کتابهای تاریخ فقط برای مطالعه ی سرگذشت طبیعی بشر ثبت شود. به هر حال این گروه سوم (الهمج الرعاع)، تا آن زمان که قدرت و سلطه گری در جوامع بشری وجود دارد مطرح خواهد بود. در این بیت صائب تبریزی دقت کنید:

از مردم افتاده مدد جوی که این قوم

با بی پرو و بالی پرو بال دگرانند

در صورتی که اگر قدرت ها در اشکال متنوعی که دارند از دست قدرت پرستان درآمده و با توزیع عادلانه در جوامع مورد بهره برداری قرار بگیرد، هیچ انسانی بی بال و پر در میان انسانها وجود نخواهد داشت تا بال و پری برای پرواز قدرتمندان خودخواه باشد، مسئله ای که در این صورت مطرح خواهد گشت پروازهای طولانی و نزدیک و کوتاه و مرتفع خواهد بود که این تفاوت کمی در جامعه ای که کیفیت انسانی زیربنای «حیات معقول» آنان است، نه حقارتی ایجاد می کند و نه محرومیتی از حق

و عدل. رابطه ی امیرالمومنین علیه السلام با این سه گروه نیز کاملاً مشخص است.

اما گروه اول و دوم (عالم ربانی و متعلم در راه رستگاری) تجسم یافته ای از آرمانهای انسانی- الهی امیرالمومنین علیه السلام است. اینان همه کاروانیانی هستند که امیرالمومنین علیه السلام پیشتاز آن کاروان است.

(صفحه ۳۱)

اما گروه سوم (الهمج الرعاع) برای این انسان الهی فوق العاده مورد اهمیت است، تعلیم و تربیت افراد این گروه برای این معلم و مربی بزرگ اساسی ترین تکلیف انسانی- الهی است. گرفتن حقوق این گروه از دست قدرتمندان خودکامه مانند تنفس ضروری برای انسان زنده است، ما در سرتاسر نهج البلاغه با این حقیقت صریح روبرو هستیم که می گوید: اینکه من زمامداری را پذیرفته ام، هدفی جز احقاق حق مردم و جلوگیری از ستم ستمکاران ندارم. این عبارت را دقت فرمائید:

اما والذی فلق الحبه وبرا النسمه لولا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لایقاروا علی کظه ظالم و لا- سغب مظلوم لالقیة حبلها علی غاربها و لسقیة آخرها بکاس اولها و لا لفیتم دنیا کم هذه ازهد عندی من عفته عنز (۱) سوگند به آن خدائی که دانه را شکافت و نفوس انسانها را آفرید، اگر عده ای برای یاری به من حاضر نمی شدند و با وجود یاور حجت برای من تمام نمی شد و اگر چنین نبود که خداوند دانایان را مسئول و متعهد قرار داده است که پرخوری ستمکار و گرسنگی مظلوم را نپذیرند افسار این خلافت را به گردنش می انداختم و با همان بی اعتنائی آن را به پایان می رساندم که آغازش را نپذیرفته بودم. آنگاه می دیدید که زر و زیور و مزایای فریبنده ی این دنیای شما در

نزد من محقرتر و ناچیزتر از فضولات بینی یک بز است.

عدل و دادگری و احقاق حقوق بینوایان تنفس امیرالمومنین در زندگی زمامداری او است. در فرمان مالک اشتر دستور امیرالمومنین علیه السلام برای مالک درباره گروه بینوایان فوق العاده جالب است. از آن جمله: هنگامی که سخن از این گروه به میان می آورد. دوبار اسم ذات خداوندی را متذکر می شود: الله الله در هیچ سخنی تأکیدی بالاتر از این تذکر قابل تصور نیست، یعنی ای مالک، خدا را در نظر بگیر، خدا را در نظر بگیر، یا خدا را در این محاسبه جدی حیاتی به یاد بیاور:

الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لا- حيله لهم من المساکین و المحتاجین و اهل البوسی و الزمنی... فلا یشغلنک عنهم بطرفانک لا تعذر بتضییعک التافه لاحکامک الكثير المهم فلا تشخص همک عنهم و لا تصعر خدک لهم و تفقد امور من لا یصل الیک منهم ممن تقتمحه العیون و تحقره الرجال ففرغ لاولئک ثقتک من اهل

(صفحه ۳۲)

الخشیه و التواضع فلیرفع الیک امورهم. ثم اعمل فیهم بالاعذار الی الله یوم تلقاه فان هولاء من بین الرعیه احوج الی الانصاف من غیرهم و کل فاعذر الی الله فی تادیه حقه الیه (۲).

خدا را در محاسبه جدی حیات زمامداری بیاد بیاور، درباره طبقه پائین، بینوایانی که چاره ای ندارند و نیازمند و غوطه ور در مشقتها و ناگواریهایی که آنان را از حرکت بازداشته است... هیچ خودکامگی تو را از آنان مشغول نکند، زیرا برای ضایع کردن و پوچ ساختن وظایف فراوان و مهی که بر تو متوجه است، هیچ عذری نداری. همت جدی خود را از آنان دریغ مدار، با تکان دادن نیمرخ متکبرانه،

نخوت بر آنان مفروش و از شوون زندگی این مردم را که چشمها از آنان به سرعت تجاوز می نماید و مورد تحقیر قرار می گیرند، تفقد و تحقیق نما. همواره اشخاص مورد اطمینان را که خدا برای آنان چنان جلوه کرده است که دائما از او خشیت دارند و مردم فروتن هستند، به تنظیم کارهای آنان منصوب نما تا شوون زندگی آنان را بدون کم و کاست برای تو بازگو کنند، سپس ای مالک، عمل تو درباره ی آن بینوایان چنان باشد که در روز دیدار خداوندی بتوانی نتیجه عمل یا عذرت را به پیشگاه الهی عرضه نمائی، زیرا این مردم به انصاف و عدالت نیازمندتر از دیگران هستند و ادای حقوق همه مردم جامعه را چنان به جای بیاور که عذرت در نزد خدا مسموع و قابل پذیرش باشد.

در جمله دیگر از همین فرمان درباره ی همین مردم که متن جامعه را تشکیل دهند چنین دستور می دهد:

ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیه، فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه و ان سخط الخاصه، یغتفر مع رضی العامه.

مالک، محبوبترین امور برای تو معتدل ترین آنها در رسیدن به حق و فراگیرترین آنها در دادگری و جامع ترین آنها به رضای این مردم باشد که متن جامعه را تشکیل می دهند، زیرا خشم و غضب این مردم رضا و خشنودی خواص را از بین می برد، ولی خشم و غضب خواص با خشنودی این مردم بخشوده می شود.

با امثال این جملات رابطه ی امیرالمومنین علیه السلام با این گروه سوم به خوبی روشن می شود که پرداختن به اینها چه از نظر سیاسی و چه از نظر اخلاق

اول از اهمیت تلقی شده است.

۵- تقسیم پنجم این تقسیم که درباره ی انسانهایی است که وظایفی را به عنوان عبادت خدا انجام می دهند، چنین است:

۱- گروهی هستند که خدا را از روی رغبت در نعمتهای دنیوی و اخروی الهی عبادت می کنند، اینگونه عبادت مخصوص تجار سوداگر است.

۲- گروهی دیگر خدا را به جهت ترس عبادت می کنند، این عبادت هم کار بردگان ناتوان و بی اختیار است.

۳- مردمی هستند که خدا را به انگیزه لزوم سپاسگزاری عبادت می کنند، این است عبادت آزادگان که از سوداگری و جبر ناتوانی رها و آزادند.

(۱) شماره ۳.

(۲) ج ۲ / شماره ۵۳ فرمان مالک اشتر.

مبانی استدلال در نهج البلاغه

اشاره

در مبحث استدلال منطقی و حکمی انواعی از استدلال را متذکر شدیم که در حدود هفت نوع می باشد. دو نکته را به عنوان تبصره در این مورد تذکر می شویم: نکته یکم گفتیم در حدود هفت نوع، زیرا ممکن است بعضی از انواع با بعضی دیگر با در نظر گرفتن جهت جامع، مشترک بده باشند: نکته دوم منظور از استدلال در همه ی انواع هفتگانه، معنای رسمی آن نیست که انسان مقدماتی را با شرائط خاص منطقی رسمی اش در نظر گرفته و آنگاه نتیجه را از آن مقدمات استنتاج نماید، بلکه مقصود توجیه انسانها برای دریافت واقعیات است و حتی منظور از آن انواع استدلال که رسماً در منطق مطرح شده است با توجه به عظمت سخنان امیرالمومنین علیه السلام که فوق آن است که فهم آنها نیاز به استدلال حرفه ای ارسطویی داشته باشد. قابلیت تحلیل و ترکیب با بدیهی ترین و ضروری ترین شکل آنها استدلالها است که شکل اول قیاسی است. استدلال با دریافتهای مشخصی خواه

بر مبنای شهود استوار باشد و خواه از تجربه های شخصی در مواردی محدود نتیجه ای کلی دریافت شود به طوری کلی می گوئیم: منظور از استدلال ارائه واقعیات و توجیه انسانها به سوی آنها است خواه قابل بیان با اشکال قیاسی و استقرائی و تمثیلی بوده باشد و خواه از ارجاع به دریافتهای شخصی حاصل شود. توجیهاات با استدلالهای هفتگانه عبارتند از:

۱- استدلال ریاضی - عینی

۲- استدلال استقرائی

۳- استدلال قیاسی

۴- استدلال تمثیلی

۵- استدلال حکمی

۶- استدلال با دریافتهای شخصی

۷- استدلال شهودی.

(صفحه ۳۴)

صفحه ۳۴.

استدلال ریاضی - عینی استدلال استقرائی استدلال قیاسی استدلال تمثیلی استدلال حکمی استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته استدلال شهودی

استدلال ریاضی - عینی

خداوند متعال در قرآن مجید پیامبر اکرم را به سه نوع بسیار اساسی از راهنمایی به واقعیات معنی دار دستور فرموده است: حکمت و موعظه ی حسنه و مجادله با بهترین طرق، این راهنمایی ها در نهج البلاغه هم کاملا مشهود است و نیز قرآن مجید سه نوع استدلال را به کار برده است.

۱- آفاقی.

۲- انفسی.

۳- آفاقی - انفسی که عبارت است از دریافت نظم والای هستی با نمودی نگارین و شفاف که معنای پشت پرده خود را نشان می دهد و در قرآن کریم به این نوع استدلال که از دو قطب درون ذاتی و برون ذاتی استفاده می شود نظر (استدلال) ملکوتی گفته می شود، قطب درون ذاتی این استدلال عبارت است از فعالیت تجریدی ذهن در مجموعه نظم دقیق موجودات عالم

هستی در حال تجدید تعیین هائی که هر لحظه در نتیجه ی حرکت و تحول مستمر بر موجودات عارض می گردد. قطب برون ذاتی عبارت است از درک عین آن موجودات به طور انعکاسی، یعنی ذهن در این موقع حالت آینه ای دارد که مجموعه ای را

که در عالم عینی با آن ارتباط برقرار می کند، در خود منعکس می سازد. در این حالت درک و انعکاس جنبه ی وسیله ای محض دارد و گویی انسان بلاواسطه هستی را به طور حضوری در خود درمی یابد و به عبارت معمولی صورت در آئینه را می بیند و آئینه چنان فانی در صورت است که گوئی موجودی به عنوان آئینه در سر راه خو به معلوم وجود ندارد. ممکن است گفته شود: چطور ممکن است این دو حالت انعکاس و تجرید در ذهن در یک موقعیت جمع شوند، در صورتی که ذهن در حالت انعکاس صورت در آن، همانگونه که گفتیم به وسیله ی درک خود معلوم را به طور حضوری در خود می بیند و وسیله به کلی فانی در همان معلوم (شیئی عینی) یا عالم (آن موجود که درک و علم قائم به آن است) می گردد، در صورتی که ذهن در حالت فعالیت تجریدی کاری با موضوعات تجرید شده (معدودها) ندارد، چنانکه عدد در همه ی فعالیتهای ریاضی از معدود تجرید شده است. برای پاسخ به این سؤال می گوئیم: یکی از مهمترین مختصات شگفت انگیز مغز آدمی همین است که می تواند هر دو لحاظ آلی و استدلالی (۱) را در یک موقعیت جمع کند.

(صفحه ۳۵)

ما دو مثال می آوریم که شاید این پدیده ی بسیار شگفت انگیز را توضیح بدهد.

فرض کنید شما می خواهید این معنی را تصور کنید و آن را به زبان بیاورید که زندگی این دنیا مانند زندگی شاخه های گل در شب تاریک است اگر هوای مساعد مثلاً نسیم صبا (به طوری که در ادبیات می آورند) به غنچه های نارس آن شاخه ها وزیدن بگیرد بامدادان آن غنچه ها می شکفند و گلها شکوفا می گردند،

این مضمون را با بیتی از حافظ که می گوید:

ای صبا امشبم مدد فرما

که سحرگه شکفتنم هوس است به ذهن می آورید یا آن را بیان می نمائید. در این جریان در ذهن شما دو فعالیت به وجود می آید: فعالیت یکم- توجه به مضمون فوق و فهم کامل آن، دوم- بیان آن در قالب شعری فوق که حافظ آن را سروده است. ذهن شما با فعالیت یکم از قالب الفاظ انفرادی و ترکیبی شعر حافظ عبور می کند و رو به مضمون آن می رود، یعنی آن قالب الفاظ مانند آینه ی محض فقط مضمون را ارائه می کند، ولی در فعالیت دوم خود قالب الفاظ مزبور بدین جهت که از حافظ است برای ذهن استقلالاً مطرح است، مثلاً مضمون فوق را خیلی از شعرا و نویسندگان گفته اند ولی هیچ یک به زیبایی شعر حافظ نبوده است و لذا شما آن را برگزیده اید.

مثال دوم- مربوط به زیبایی ها می شود، تماشاگران زیبایی ها را می توان به گروهائی مختلف تقسیم کرد. اختلاف این گروه به علل گوناگون مستند است، یکی از علل بسیار مهم، درجه ی شناخت و معرفت اشخاص است درباره ی واقعیات تشکیل دهنده ی زیبایی ها، کسانی هستند که از زیبایی فقط سطح ظاهری خوشایند آن را تماشا می کنند و از آن لذت می برند نه درباره ی عناصر تشکیل دهنده ی آن مجموعه که زیبایی را به وجود آورده است می اندیشند و نه درباره ی عوامل درونی درک زیبایی. کسانی دیگر هستند که با دیدن یک نمود زیبا با معانی گوناگونی در دو قطب درون ذاتی خویشتن و برون ذاتی که آن موضوع زیبا است، رویاروی می شوند، لذا می بینید که درباره ی یک موضوع زیبا تفسیراتی گوناگون ابراز می شود، دریافت زیبایی

یک دسته گل زیبا یک آبشار زیبا، یک مهتاب زیبا، آسمان زیبا، به هیچ وجه یکسان نمی باشد، یک انسان معمولی از درک زیبایی آسمان به یک به به قناعت می کند، ولی

(صفحه ۳۶)

میرفندرسکی می گوید:

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

بر روی بالا همان با اصل خود یکتاستی مولوی می گوید:

آوازه ی جمالت از جان خود شنیدیم

چون آب و باد و آتش در عشق تو دویدیم اندر جمال یوسف گر دستها بریدند

دستی به جان ما کن بنگر چه ها بریدیم ناصر خسرو می گوید:

چيست اين خيمه كه گوئی پر گهر درياستی

با هزاران شمع در پنگانی از میناستی باغ اگر بر چرخ بودی لاله بودی مشتری

چرخ اگر در باغ بودی گلبنش جوزاستی آسیائی راست است کابش از بیرون اوست

من شنیدستم به تحقیق این سخن از راستی بنابراین، مغزهای رشد یافته در همان لحظه ای که آسمان زیبا را تماشا می کنند، این حقیقت را هم درباره ی همان آسمان درمی یابند که حرکت منظم این آسیاب وابسته به آبی است که از بیرون آن نیرو برای حرکت وارد می نماید. با توجه به این مثالها، قدرت مغز آدمی به هر فعالیت دوگانه ای (ریاضی-عینی) نیز آشکار می گردد. امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه از این نوع توجیها و یا استدلالات به طور فراوان دارد. در بعضی از جملات نهج البلاغه چنین آمده است:

حد الاشیاء عند خلقه لها ابانه له من شبهها(۲).

خداوند سبحان همه ی اشیاء را در موقع آفریدن آنها متعین و مشخص ساخته است تا از امثال یکدیگر تفکیک شوند.

در مورد دیگر فرموده است:

ولا یعزب عنه عدد قطر الماء ولا نجوم السماء ولا سوا

فی الريح فی الهواء و لا ديب النمل علی الصفا و لا مقيل الذر فی الليله الظلماء، يعلم مساقط الاوراق و خفی طرف الاحداق.

دور از او نیست عدد قطره های آب و ستارگان آسمان و بادهائی که اشیاء را به این سو و آن سو می برد و حرکت مورچه بر روی سنگ صاف و جایگاه آسایش مورچگان در شب

(صفحه ۳۷)

تاریک. او می داند جایگاه سقوط برگها را و حرکت مخفی چشم را.

و در خطبه ی ۹۱ معروف به خطبه ی الاشباح صفحه ی ۱۳۴ و ۱۳۵ واقعیاتی از عالم هستی را در نظم دقیق و تعین های مستمری که دارند بیان فرموده است: امیرالمومنین علیه السلام با این توجه و ارائه ی چهره ی ریاضی سستی، مردم را به حاکمیت نظم دقیق اشیاء با تجدد تعیین هائی که هر لحظه در نتیجه ی حرکت و تحول مستمر بر موجودات عارض می گردد متوجه و آگاه می سازد در این نگرش ریاضی که ذهن در قله ی مرتفع تر از عالم طبیعت ایستاده و یک فعالیت تجریدی انجام می دهد، در احساس عظمت بسیار والا که از پشت پرده ی طبیعت بر طبیعت می تابند، فرو می رود که اگر بخواهد آن را با قالبهای نارسای الفاظ بیان کند چنین زمزمه می کند که:

بهر جزئی ز کل کان نیست گردد

کل اندر زیر امکان نیست گردد

جهان کل است و در هر طرفه العین

عدم گردد و لا یبقی زمانین دگر باره شود پیدا جهانی

بهر لحظه زمین و آسمانی جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای در خطبه ی ۹۱ (خطبه الاشباح) جملاتی را بیان فرموده است که قابل تطبیق به

توجیه (راهنمایی یا استدلال) با آیات آفاقی - انفسی است که ما درصدد توضیح آن هستیم:

و ارانا من ملکوت قدرته و عجائب ما نطقت به آثار حکمته. و اعتراف الحاجه من الخلق الی ان یقیمها بمساک قوته، مادنا باضطرار قیام الحججه له علی معرفته، فظهرت البدائع الی احداثها آثار صنعته و اعلام حکمته...

خداوند سبحان ملکوت قدرتش را و شگفتی های آنچه را که از آثار حکمتش گویا است به ما ارائه فرموده و نیز اعتراف احتیاج مخلوقات به اینکه خداوند سبحان با قدرت نگهدارنده ی خود، وجود آنها را برپا داشته است برای ما دلیل روشن است که الزاما حجت بر معرفتش را بپذیریم، پس آشکار گشت موجودات بدیع (زیبا و کامل که آثار صنعتش آنها را ایجاد نموده است).

ملکوت قدرت، شگفتی های آثار حکمت و موجودات بدیع (زیبا و کامل) حقائق هستند که محصول دو قطب ذاتی و عینی می باشند. زیرا درک

(صفحه ۳۸)

ملکوت و حکمت و ابداع بدون فعالیت تجریدی عالی ذهن و دریافت درونی بایستگی ها و شایستگی های نظم حاکم بر اشیاء با تجدد مستمر تعیین ها از یک طرف و ارتباط آئینه های ذهن با همان موجودات منظم با وضع مزبور، امکان ناپذیر است. اینست مقصود ما از توجیه یا استدلال ریاضی - عینی.

(۱) بعضی از دانشمندان دو لحاظ آلی و استدلالی را مانند لحاظ حرفی و اسمی در حروف امکان پذیر نمی دانند.

(۲) شماره ۱۶۳ ص ۲۳۲.

استدلال استقرائی

عبارت است از وصول به یک نتیجه ی کلی از تتبع و تفحص موارد. البته هر اندازه موارد تتبع و تجربه شده بیشتر باشد بر اطمینان به نتیجه ی مطلوب افزوده می شود، در سخنان امیرالمومنین علیه السلام این نوع استدلال هم مشاهده می شود، از آن جمله در خطبه ی

اضرب بطرفك حيث شئت من الناس، فهل تبصر الا فقيرا يكابد فقرا، او غنيا بدل نعمه الله كفرا، او بخيلا اتخذ البخل بحق الله وفرا، او متمردا كان باذنه عن سمع المواعظ وقرا.

چشم‌ت را به هر طرف که از مجتمع بخواهی بینداز آیا جز این خواهی دید که یا فقیری است که با فقر و بینوائی سخت دست به گریبان است، یا غنی ای است که نعمت خداوندی را به کفر تبدیل کرده است و یا بخیلی است که امساک از ادای حق خداوندی را تمکن و ثروت اتخاذ کرده است و یا متمردی است که گوئی در گوش او از شنیدن مواعظ سنگین است.

امیرالمومنین علیه السلام در مواردی از سخنان خود، دستور به گرفتن اعتبار از قوام و ملل گذشته فرمود است، قطعی است که آن حضرت فرموده است که آنان به اطلاع چند مورد محدود از سرگذشت مردم که موجب یک آگاهی ناقص می باشد، قناعت بورزند، بلکه باید آنان به قدری در سرگذشت انسانها به تحقیق و بررسی پردازند که قواعد و اصول «حیات معقول» انسانی را بیاموزند و از آنها استفاده کنند. از آن جمله می فرمایند:

فاعتبروا بما اصاب الامم المستكبرين من قبلكم من باس الله و صولاته و وقائعه و مثالنه...

پس عبرت بگیرید با اطلاع به آنچه که بر امتهای مستکبر پیش از شما اصابت نموده است

(صفحه ۳۹)

از غضب خداوندی و سطوت و انتقامها و تباهی هائی که او بر آن امم وارد ساخته است.

(خطبه ی ۱۹۲ قاطعه صفحه ۲۹۰).

همین مضمون را در شکل دیگر رد صفحه ۲۹۶ و ۲۹۷ از همین خطبه مطرح فرموده است. و در وصیت به فرزند عزیزش امام

حسن

مجتبی علیه السلام:

و اعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین....

فرزندم، اخبار گذشتگان را بر نفست عرضه کن و متذکر باش به نفس خود نتایج کردارهایی را که به پیش از تو از گذشتگان وارد شده است...

(نامه ها و وصایا شماره ۳۱ صفحه ۳۹۲)

باز در همین وصیت می فرماید:

ای بنی، انی و ان لم اکن عمرت من کان قبلی، فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم، حتی عدت کاحدهم، بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرتمع اولهم الی آخرهم، فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره.

من اگر چه عمر مردمی را که پیش از من از این دنیا گذشته اند، ننموده ام، ولی در اعمال آنان نگریسته ام و در اخبارشان اندیشیده و در آثارشان سیر کرده ام تا اینکه مانند هر یکی از آنها گشته ام (آنچه را که هر یک از آنان انجام داده ان، دیده ام) بلکه گوئی به جهت وصول کامل سرگذشتان به من، از افراد اولیه گرفته تا آخرین افرادشان با آنان زندگی کرده ام و در نتیجه، صافی زندگی آنان را از تیره و نفعش را از ضررش بازشناخته ام...

در این جملات امیرالمومنین علیه السلام به استدلال استقرائی (توجیه استقرائی) پرداخته و مردم را با تکیه به آگاهی و اطلاعی که درباره ی مردم اقوام و ملل به دست آورده اند، توجیه فرموده اند.

صفحه ۳۹.

استدلال قیاسی

اینگونه استدلال که از تطبیق قضایای کلیه ی ثابت شده بر موارد به وجود می آید، در سخنان امیرالمومنین علیه السلام این نوع استدلال به وفور دیده می شود در خطبه اول از نهج البلاغه قضایای زیر با استدلال قیاسی مطرح شده است:

فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه. و من قرنه

فقد ثناه. و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله. و من جهله فقد اشاره الیه. و من اشار الیه فقلده حده. و من حده فقد عده...

(صفحه ۴۰)

ترجمه ی این جملات مبارک را در اشکال قیاسی آنها مطرح می نمائیم: اولاً برای سهولت بیان قضایای شرطیه را (که مرکب است از مقدم و تالی) به قضایای حملیه (که مرکب است از موضوع و محمول) تبدیل می کنیم:

۱- توصیف خداوندی مستلزم مقارن ساختن صفت به ذات خداوندی است. و مقارن ساختن صفت به ذات خداوندی مستلزم دو قرار دادن او است پس توصیف خداوندی مستلزم دو قرار دادن او است.

۲- توصیف خداوندی مستلزم دو قرار دادن او است و دو قرار دادن او مستلزم تجزیه ی او است پس توصیف خداوندی مستلزم تجزیه او است.

۳- توصیف خداوندی مستلزم تجزیه ی او است و تجزیه ی او ناشی از جهل است پس توصیف خداوندی ناشی از جهل است.

۴- توصیف خداوندی ناشی از جهل است و جهل به او مستلزم اشاره به او است. پس توصیف خداوندی مستلزم، اشاره به او است.

۵- توصیف خداوندی مستلزم اشاره به او است. و اشاره به او مستلزم محدود ساختن او است، پس توصیف خداوندی مستلزم محدود ساختن او است. ۶- توصیف خداوندی مستلزم محدود ساختن او است. و محدود ساختن او مستلزم شمارش او است، پس توصیف خداوندی مستلزم شمارش او است. پس از این مقدمات و نتایج که در شکل اول از استدلال قیاسی بیان شده است، نتیجه نهائی این است که توصیف خداوندی مستلزم به شمارش در آوردن او است، در صورتی که به شمارش در آوردن او (یعنی معدود و قرار دادن او برای انتزاع

عدد) محال است. این نکته را هم باید یادآوری کنیم: که چنانکه نتایج هر یک از استدلالهای قیاسی فوق را می توان منفردا نتیجه تلقی کرده و به آن اعتقاد نمود، همچنین می توان همه ی مقدمات و نتایج فوق را به ترتیبی که تنظیم کردیم، منظور نموده و از مجموع آنها نتیجه ی نهائی را به دست آورد.

صفحه ۴۰.

استدلال تمثیلی

چنانکه در تعریف آن آمده است، عبارتست از استخراج جامع مشترک موضوعی که حکمی برای آن ثابت شده (یا علت کلی حکم) و تعمیم آن بر همه ی مواد و مصادیق آن موضوع یا بر همه ی مواردی که علت می تواند شامل آن بوده باشد. مانند ممنوعیت آشامیدن آبجو به علت سکر (مستی) که علت ممنوعیت آشامیدن انواع شراب مسکر است. اینگونه استدلال هم در سخنان امیرالمومنین علیه السلام فراوان است. از آن جمله:

(صفحه ۴۱)

و لو ضربت فی مذاهب فکرک لتبلغ غایاته ما دلتک الدلاله الا علی ان فاطر النخله لدقیق تفصیل کل شیء و غامض اختلاف کل حی. و ما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف و القوی و الضعیف فی خلقه الا سواء.

و اگر در روشهای فکری خود چنان به فعالیت پرداززی که به نهایت تفکراتت درباره ی شناخت موجودات بررسی دلیل تو را دلالت نخواهد کرد مگر به اینکه آفریننده ی مورچه همان آفریننده ی درخت خرما است، زیرا دقت تفصیل در هر موجود و عمق هویت در اختلاف هر زنده ای برای تو اثبات خواهد گشت و نیست بزرگ و لطیف و سنگین و سبک و قوی و ضعیف در آفرینش او مگر مساوی.

یعنی همان علت که در اجزاء و ابعاد و قوانین حاکمه بر آنها در ساختمان یک مورچه، دلیل روشن است

به اینکه آفریننده ی آن، کسی یا چیزی دیگری جز خداوند خلاق نمی تواند باشد، در نخله کهکشانهای بزرگ و مگس کوچک نیز وجود دارد.

صفحه ۴۱.

استدلال حکمی

مقصود راهنمایی ها و توجیهاات عالییه ای است که مبتنی بر مقدمات (قضایای حکیمانه) است این نوع استدلال در نهج البلاغه بسیار فراوان است. می توان گفت اغلب آن قضایائی را که امیرالمومنین علیه السلام در سخنان مبارکشان برای اثبات معنی دار بودن کل هستی و تحریک مردم برای درک آن و اصول اخلاقی و تحریک برای عمل به آنها می فرماید، از این نوع استدلال است. از آن جمله:

و لو فکروا فی عظیم القدره و جسیم النعمه لرجعوا الی الطریق و خافوا عذاب الحریق، ولكن القلوب علیله و البصائر مذخوله.

اگر در قدرت عظیم الهی و بزرگی نعمتی (که در جهان هستی نمایان است) بنگرند، به راه راست برمی گردند و از عذاب آتش می ترسند، ولی دلها بیمار و بینائی ها مختل شده است.

(خطبه ۱۸۵ ص ۲۷۰)

امیرالمومنین علیه السلام در این جملات مردم را به درک معنی دار بودن جهان هستی تحریک می نماید و نتیجه درک و اندیشه در حقیقت مزبور را هم که رجوع به

(صفحه ۴۲)

صراط مستقیم و ترس از آتش است بیان می فرماید، آنگاه مردم را به شناخت علت نیندیشیدن و بی اعتنائی به آیات هستی که نمایشگاهی از قدرت او است، متوجه می سازد و می فرماید: علت بی خیالی و نیندیشیدن در چنان حقیقت عظمی بیماری دلها و اختلال بینائی ها است، سید رضی از امیرالمومنین علیه السلام در حدود ۴۸۰ جمله حکیمانه نقل کرده است، اگر کسی با دقت کامل در این جملات بیندیشد خواهد دید: آنها بر دو قسم عمده تقسیم می گردند: قسمتی از آنها بدیهی و نیاز به اثبات و تحلیل

و ترکیب ندارد، مانند:

قیمه کل امرء ما یسحنه.

ارزش هر مردی بستگی دارد به آنچه که او را نیکویش گرداند.

(حکم شماره ۸۱)

الاعجاب یمنع الازدیاد.

خودپسندی از افزایش رشد مانع می شود.

(شماره ۱۶۷)

لاتری الجاهل الا مفرطا او مفرطا.

نخواهی دید جاهل را مگر افراط گر یا تفریط کننده.

(شماره ۷۰)

و قسم دیگر جملات حکیمانه ای است که یا صراحتاً مورد استدلال حکیمانه قرار گرفته است مانند پاسخی که درباره ی سوال از ترجیح عدل و احسان بر یکدیگر فرمودند:

العدل یضع الامور مواضعها و الجود یخرجها من جهتها و العدل سائس عام و الجود عارض خاص، فالعدل اشرفهما و افضلهما.

عدالت همه ی امور را در موضع بایسته ی خود قرار می دهد و بخشش و احسان آن امور را از جهت خود خارج می سازد، عدالت مدیریت عمومی دارد و احسان حالت عارضی مخصوص است پس عدالت شریف ترین و برترین آن دو است.

(شماره ۴۳۷)

و از کلمات حکیمانه ی آن حضرت که دلایل حکمی آنها در خودش نهفته است (۱) این است که می فرماید:

(صفحه ۴۳)

من نصب نفسه للناس اماما فلییدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم.

هر کس که خود را برای مردم پیشوا قرار بدهد، باید پیش از تعلیم دیگران نخست به تعلیم خویشتن پردازد و باید تادیب با

کردار پیش از تادیب با زبانش باشد و انسانی که به تعلیم و تادیب خویشتن پردازد به تعظیم شدن شایسته تر از معلم و مربی دیگر انسانها است.

(شماره ۷۳)

این کلمات شریفه دلائل حکیمانه ی خود را چنان ارائه می کند که گوئی آن دلائل صریحا ذکر شده است. یعنی این دلیل که:

ذات نیافته از هستی بخش

کی تواند که

شود هستی بخش و این دلیل که: دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

حقایقی است که به مجرد شنیدن کلمات شریفه ی فوق به ذهن آدم آگاه متبادر می گردد.

(۱) اینگونه قضایا را در اصطلاح منطق قیاساتها معها (قضایائی که دلایل قیاسی آنها با خود آنها است) می گویند.

استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته

مقصود از دریافتهای شخصی، دریافتهای تخیلی و احساساتی خام نیست، بلکه مقصود دریافت با عظمت ترین اصول است که فقط برای شخصیت های مرشد و کمال یافته دست می دهد این همان دریافتهای است که تکیه گاه انسانهایی است که می خواهند بدانند، یا تا حدودی می دانند کیستند؟ از کجا آمده اند؟ برای چه آمده اند؟ به کجا می روند؟ به عنوان نمونه امیرالمومنین علیه السلام می فرماید:

و انی لعالم بما یصلحکم و یقیم اودکم ولکنی لاری اصلاحکم بافساد نفسی.

و من به یقین می دانم آنچه را که شما را اصلاح می کند و انحرافات را راست می سازد (در نظر خود آنان) ولی من شایسته نمی بینم اصلاح شما را که به افساد نفس خودم تمام خواهد گشت.

این یک دریافت عمیق درباره ی شخصیت است که ایجاب می کند خود را به رضای مردمی که فقط تابع هوی و هوسند و سود و لذت مادی می خواهند نبازد. و به عبارت دیگر شخصیت انسان به قدری باعظمت است که نباید برای جلب رضای مردمی که فقط تابع هوسند و آرمانی جز سود و لذت مادی را به رسمیت نمی شناسند،

(صفحه ۴۴)

آن را فاسد و مختل ساخت.

بدان جهت این کلمات شریفه را به عنوان نمونه برای استدلال با دریافتهای شخصی آوردیم که وصول به چنین دریافت عمیقی که موجب شود انسان سروری و ریاست به عوام را به دور بیندازد و آن را بی ارزشتر از بند

کفشش معرفی نماید، با دلایل منطقی رسمی امکان پذیر نیست، این کلمات شریفه بیان کننده ی با عظمت ترین اصل کلی است که از مسیر دریافت شخصی یک انسان کامل به نام علی بن ابی طالب علیه السلام به مزارع مغزهای بشری است عرضه شده است. اینکه دریافتهای این انسان رشید الگوهای «حیات معقول» بشریت است، مورد اذعان همه ی بزرگان تاریخ است. بشنوید که جلال الدین محمد مولوی چه می گوید:

رازبگشا ای علی مرتضی

ای پس از سوء القضا حسن القضا

ای علی که جمله حق را دیده ای

شمه ای واگو از آنچه دیده ای این یک قانون کلی است که شخصیتهای کمال یافته نمی توانند همه آن دریافتهای شخصی عمیق خود را برای مردم معمولی بازگو کنند. زیرا واقعا مردم معمولی از درک آنها عاجزند اینکه مولوی می گوید:

بر لبش قفل است و در دل رازها

لب خموش و دل پر از آوازا

عارفان که جام حق نوشیده اند

رازها دانسته و پوشیده اند

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

مطلبی است قطعی و چنانکه در عبارات زیر از میخائیل نعیمه نویسنده ی مشهور مسیحی هم خواهیم دید که امیرالمومنین علیه السلام اندکی از آنچه را که دریافته ابراز فرموده است با اینحال همان اندک را که اگر بشریت واقعا درمی یافت و به آن عمل می کرد، مسیر تاریخ طبیعی خود را عوض می کرد و وارد مسیر تاریخ انسانی می گشت، ولی هیئات که هرچه بشریت پیش می رود برای تاریخ طبیعی خود مسیرهای متنوع و متعددی باز می کند و نام آن را هم جریان تکاملی می گذارد!! عبارات میخائیل نعیمه به قرار زیر است:

فالدی فکرة و تامله و قاله و عمله ذلك العملاق العربی بینه و بین نفسه و ربه مما لم

(صفحه ۴۵)

تسمعه اذن و

لم تبصره عين. و هو اكثر بكثر مما عمله بيده او اذاعه بلسانه و قلمه... (۱).

آنچه را که علی بن ابی طالب علیه السلام (آن بزرگمرد بسیار با عظمت) مابین خود و شخصیت خویشتن و مابین خود و پروردگارش اندیشیده و تامل نموده و گفته و عمل کرده است خیلی بیش از آن است که با دستش انجام داده یا آن را با زبان و قلمش اشاعه فرموده است.

یک نکته ی بسیار مهم دیگر که در سخنان امیرالمومنین علیه السلام در موارد دریافت شده های آن بزرگوار به چشم می خورد، این است که آن بزرگوار اغلب به بیان مطلب اکتفاء نموده و برای اثبات آن دلیلی نمی آورند، گوئی آن حضرت واقعیتی ملموس را توصیف می فرمایند، فقط کاری که برای دریافت چنان واقعیت باید صورت بگیرد خم شدن به روی وجدان و فطرت یا دل خویشتن است، برای دیدن و پذیرش واقعیتی که در خود دارد.

(۱) الامام علی بن ابی طالب - صوت العدالة الانسانية مقدمه بقلم میخائیل نعیمه ص ۷.

استدلال شهودی

در توضیح دریافتهای انسانهای کامل یافته مطالبی گفته شد که می تواند روشنگر استدلال و توجیه متکی به شهود نیز بوده باشد، با اینحال چون این دو نوع استدلال با یکدیگر متفاوت می باشند، لذا می پردازیم به بیان مختصری در تفاوت آن دو با یکدیگر. قضایائی که در استدلال با دریافت انسانهای کمال یافته، به کار می رود، قابل طرح در فضای معارف عمومی بشر است. از این جهت اینگونه دریافتها شباهتی به وحی دارد که با اینکه انبیاء عظام با گیرندگی شخصی درونی و خصوصیات بسیار والای روحی که خداوند به آنان عنایت فرموده است، وحی را از خداوند متعال درمی یابند با اینحال آنچه را

که به آنان وحی شده است با تبعیت از اصل:

نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم.

ما گروه انبیاء ماموریم که با مردم به اندازه ی عقول آنان سخن بگوئیم.

به مردم تبلیغ می کنند، ولی دریافتهای شهودی که مواد تشکیل دهنده ی استدلال شهودی قرار می گیرند دو بعد دارند: بعد یکم- این نوع دریافت قابل طرح برای دیگر انسانها است چنانکه در دو مثال در مبحث استدلالهای منطقی و انواعی دیگر از

(صفحه ۴۶)

استدلالها متذکر شدیم و بعد دیگر شهود بطور مستقیم قابل تعلیم و تفهیم نیستند، بلکه دریافت کنندگان می توانند فقط مقدمات و طرق وصول به شهود را بیان نمایند و خود عمل کنندگان به آن مقدمات و سالکان آن طرق هستند که با عمل و سلوک مزبور به شهود توفیق خواهند یافت.

من تو را بر دم فراز قله هان

بعد از این تو از درون خود بخوان این مطلب را هم در توضیح دو مثال از نهج البلاغه و قرآن در مبحث استدلالهای منطقی و انواعی دیگر از استدلالها بیان نمودیم.

در سخنان امیرالمومنین علیه السلام دریافتهای شهودی که با بعد قابل ابراز آنها طرح شده فراوان است. از آن جمله:

بصرنیکم صدق النیه

حقیقت شما را با صدق نیتی که دارم شهود می نمایم.

(خطبه ۴ ص ۵۱)

لم اعبد ربا لم اره

نپرستیده ام خدائی را که ندیده ام.

(خطبه ی ۱۷۹ ص ۲۵۸)

در همین سخنان طریق توفیق یافتن به چنین شهودی را بیان می فرماید:

لاتدرکه العیون بمشاهده العیان. ولکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان.

درک نمی کند خدا را چشمان ظاهری با مشاهده عینی، ولی دلها او را با حقائق ایمان درمی یابد.

و نومن به من عاین الغیوب.

و ایمان می آوریم به خدا، ایمان کسی که حقائق غیبی را می بیند.

(خطبه ۱۱۴ ص ۱۶۹)

و بدیهی است

که دیدن حقایق غیبی جز با شهود راه دیگری ندارد.

(صفحه ۴۷)

ارشاد

اگر چه سخنان امیرالمومنین علیه السلام همه و همه برای ارشاد مردم گفته شده است، با این حال کیفیت ارشادی آن سخنان با توجه به اختلاف ابعاد بایستگی ها و شایستگی های انسانی در مسیر رشد و سلوک به سوی خدا مختلف است. توضیح اینکه سه طریق گذشته (بیان واقعیات با اصول و قوانین بنیادین و استدلال یا روشن توصیفی و استدلال) در سخنان امیرالمومنین علیه السلام در حقیقت وسائلی برای ارشاد انسانها است که عبارت است از شناساندن و توجیه آنان به رشد حقیقی خود. آن انسان کامل با همه ی طرق و وسائل به طور جدی می خواهد مردم را از روی خاک (که سخت آنان را به خود جذب کرده است) بلند کرده و از جان پاک خودشان آگاه سازد و سپس آنان را در نتیجه ی آشنائی که با جان پاک پیدا کرده اند در جاذبه ی کمال قرار بدهد.

اگر چه همانطور که گفتیم همه ی سخنان امیرالمومنین علیه السلام شناساندن طرق رشد و کمال انسانی و توجیه همه ی مردم به سوی آن است، با این حال کیفیت طرق رشد همانگونه که در قرآن مجید آمده است:

و ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن (۱).

دعوت کن به راه پروردگارت با حکمت و موعظه ی نیکو و با آنان مجادله کن با روشهایی که بهتر است.

مختلف است که ناشی از اختلاف اشخاص و اقوام و ملل و عوامل محیطی و اجتماعی و زمانی است، در سخنان امیرالمومنین علیه السلام جز آنچه مربوط به احکام مولوی الهی است، همه اوامر و نواهی آن حضرت ارشاد به واقعیات و صلاح و فساد انسانها

است. حتی همان اوامر مولوی الهی مانند امر به اقامه ی نماز هم نوعی ارشاد به ضرورت برقرار کردن رابطه میان بنده و خدا است. بعضی از کلمات در سخنان آن حضرت وجود دارد که تقریباً مفهوم ارشاد را به طور مستقیم می رساند مانند توصیه امیرالمومنین علیه السلام در مواردی متعدد و با بیانات متنوع مردم را با توصیه به تقوی ارشاد فرموده است مانند:

(صفحه ۴۸)

اوصیکم بتقوی الله.

شما را به تقوی برای خدا توصیه می کنم.

این گونه ارشاد در خطبه ۸۳ ص ۱۰۷ و در خطبه ی ۹۹ ص ۱۴۴ با این جمله:

عبادالله، اوصیکم بالرفض هذه الدنيا التارکه لکم.

ای بندگان خدا، شما را توصیه می کنم که این دنیا (دنیاپرستی را) رها کنید دنیائی که شما را ترک خواهد کرد.

و خطبه ۱۱۴ ص ۱۶۹ و خطبه ی ۱۶۱ ص ۲۳۰ و خطبه ی ۱۷۳ ص ۲۴۸ و خطبه ی ۱۸۲ ص ۲۶۲ و خطبه ۱۸۸ ص ۲۷۸ و در همین خطبه:

اوصیکم بذكر الموت.

شما را به یاد آوردن مرگ توصیه می کنم.

و خطبه ی ۱۹۱ ص ۲۸۴ و خطبه ۱۹۴ ص ۳۰۷ و خطبه ی ۱۹۶ ص ۳۱۰ و خطبه ۱۹۸ ص ۳۱۲. در کلمات قصار شماره ۸۲ ص ۴۸۲ چنین توصیه فرموده است:

اوصیکم بخمس لو ضربتم اليها اباط الابل لكانت لذلك اهلا: لایرجون احد منکم الاربه و لا یخافن الا ذنبه و لا یستحین احد منکم اذا سئل عما لا یعلم، ان یقول لا- اعلم و لا- یستحین احد اذا لم یعلم الشیء ان یتعلمه و علیکم بالصبر، فان الصبر من الایمان کالرأس من الجسد و لا خیر فی جسد لا رأس معه و لا فی ایمان لا صبر معه.

شما را به پنج چیز توصیه می کنم که اگر بار

سفر بستید و در راندن مرکب برای سفر شدت عمل به خرج دادید، شایسته است - هیچ کس از شما امیدوار نباشد مگر پروردگار خود را و هراسی نداشته باشد مگر از گناه خود و خجالت نکشد هیچ کس از شما موقعی که از او درباره ی چیزی که سوال شود و او آن را نداند، بگوید: من نمی دانم و خجالت نکشد کسی از یاد گرفتن چیزی که آن را نمی داند و بر شما باد صبر، زیرا نسبت صبر به ایمان، نسبت سر به بدن است و خیری نیست در جسدی که سر نداشته باشد و نه در ایمانی که صبوری با آن نباشد.

صفحه ۴۸.

(۱) النحل / ۱۲۵.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

